

نہایت دلچسپ و نادر

# سوز و گداز

از  
ملا نوحی خوشانی

تصحیح  
دکتر امیر حسن طاهری



آشنایان بزرگوار

۱۳۳۰



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.





0164

73

S.no:- 2444 Page  
P-

L 2463



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

0184



به فرمان  
شاهنشاه آریامهر



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.



# بنیاد فرهنگ ایران

در است. انقاری

علی حضرت فرج پهلوی شهبانوی ایران

نیابت است

والا حضرت شاهخت اشرف پهلوی



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.



# سوز و کداز

از

ملا نوحی خجوشانی

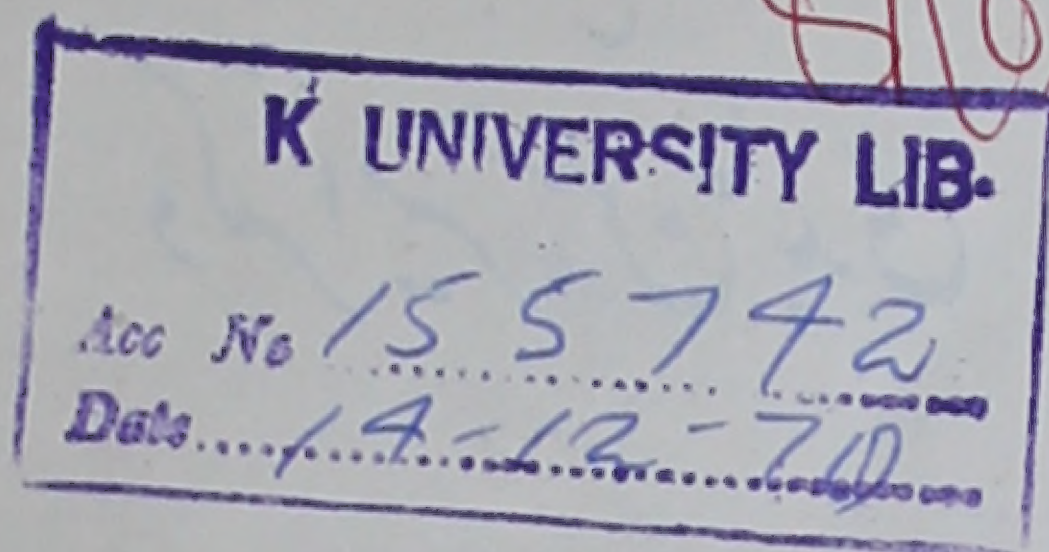
ب تصحیح

دکتر امیر حسن عابدی



آثار و بنیاد فرهنگ ایران





از این کتاب ۱۵۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۴۸ در چاپخانه داورپناه  
چاپ شد



## فهرست مطالب

مقدمه ۹ - ۳۰

متن کتاب ۳۱ - ۶۶

۳۴	مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۳۵	نعت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی «ص»
۴۱	در مدح پادشاه جم جاه اکبرشاه
۴۳	آغاز داستان
۴۸	رفتن داماد به خانه عروس و در راه فرود آمدن دیوار بر سر او
۵۲	خبر یافتن پادشاه و طلب نمودن دختر را و قبول نکردن او
۵۳	طلب نمودن پادشاه دختر را و انعام نمودن آن
۵۵	دستور پادشاهزاده ملازمان را از برای هیمه جمع نمودن
۵۷	آمدن شاهزاده بر سر دختر و منع نمودن او را بآوردیگر
۶۰	صفت بهار و شرح حال خویش در زندان وخاتمه
۶۳	در تمثیل مناظره ماهی و سمندر با یکدیگر



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.



### مقدمه

ملانوعی از اهل خبوشان بود که در نزدیکی مشهد می باشد . امین احمد رازی می نویسد: «خبوشان از جاهای نیک خراسان است. هلاکو خان در صدد آبادانی آن برآمد ، نبیره اش ارغون نیز بر آن عمارات افزود.»<sup>۱</sup> در «نزهت القلوب» آمده که خبوشان را در زمان باستان اشلو می خواندند . مؤلف «عرفات العاشقین» اسم او را محمد صفائی و مؤلف «مخزن الغرائب» محمد رضا نوشته اند. و نیز مؤلف اخیر الذکر وی را نبیره حاجی محمد خبوشانی می داند و در عهد شهنشاه اکبر<sup>۲</sup>؛ نوعی به هندوستان آمد و نزد میرزا محمد یوسف خان اقامت گزید. ولی بعداً پیش شاهزاده سلطان دانیال<sup>۳</sup> ماند و بعد از درگذشت وی با میرزا عبدالرحیم خان خانان<sup>۴</sup> ارتباط یافت، خان خانان به وی خیلی احترام می گذاشت حتی يك مرتبه به او ده هزار روپیه یا يك هزار روپیه و خلعت و فیل و اسب عراقی انعام داده بود ملا رستمی درباره این انعام چنین می گوید :

ز نعمت تو به نوعی رسید آن مایه      که یافت میرمعزی ز دولت سنجر

۱- هفت اقلیم: ج ۲ ص ۳۰۶ . ۲- ۹۶۳-۱۰۱۴ هـ (= ۱۵۵۶-۱۶۰۵ م)

۳- ۹۸۰-۱۰۱۳ هـ (= ۱۵۷۲-۱۶۰۴ م) ۴- ۹۶۴-۱۰۳۶ هـ (= ۱۵۵۶-۱۶۲۷ م)



ز گلبن املش صد چمن گل امید شکفت تا که به مدح تو شد زبان آور  
 می گویند يك مرتبه وی را هموزن او طلا بخشیده بودند .  
 نوعی گاهی از طالع بد خود شکایت می کند :  
 فسرده طبعی طالع برون نشد ، هر چند  
 به شمع سوز و به پروانه بال و پر دادیم  
 اگر چه در هندوستان زندگی می کرد ولی همواره به یاد خراسان بوده :  
 اشکم به خاک شوئی ایران که می برد  
 از هند تخم گل به خراسان که می برد  
 در جائی از بربادی دکن می نالد :  
 ز دست بوالعجیبهای آسمان نوعی  
 به طاق کسری و ویرانه دکن گریم  
 نوعی از معبد ها و برهمنان هندوستان خیلی متأثر بود :  
 نوعی من و در یوزۀ بتخانه که معشوق  
 انوار حقیقت به دل برهمنان ریخت  
 بالاخره وی در سال ۱۰۱۹ هجری (= ۱۶۱۱ - ۱۶۱۰ میلادی) در  
 برهانپور درگذشت مؤلف «نشر عشق» نیز تاریخ وفاتش را ثبت کرده است .  
 ابوالفضل چنین می گوید : «شایستگی دارد اگر اندرزگوی بی مدارا  
 یابد به پیش گراید.»<sup>۱</sup> و مؤلف «عرفات العاشقین» می گوید : «نهاد گلشن نزاکت  
 و جوانی ، نخل حدیقه لطافت و نکته دانی ، سوار میدان رفیع و وسیع بلاغت  
 و معانی ، املح الزمان مولانا محمد صفائی نوعی خوشانی ، الحق جوانی بوده در  
 غایت نزاکت طبیعت و علوهمت و صفای ذهن و خاطر ، نهایت دقت خیال ، اشعار  
 او اکثر از تازه تازه تر است وصیتش از نغمات قانون عشق بلند آوازه تر ،



به اقسام سخن توانا و به انواع حقایق داناتر شده ...<sup>۱</sup>

و امین احمد رازی می نویسد : «مولانا نوعی به لطف طبع وحدت فهم اتصاف داشته، همواره چهره معانی را به گلگونه عبارات تازه سرخروئی می داده، اشعار دلاویز به منصفه ظهور می رسانیده است.»<sup>۲</sup> مؤلف «ریاض الشعراء» عقیده دارد که نوعی : «از شعرای زمان و سخنوران جوان است.»<sup>۳</sup> و صاحب «مخزن الغرائب» می گوید : «اشعارش خوش قماش و نازک واقع شده . خالی از لطافت و شیرینی نیست.»<sup>۴</sup> مؤلف «نشر عشق» می نویسد : «مرد فاضل و بامذاق بود و در علوم و خوش طبعی شهره آفاق ، نوع به نوع جواهر .... از کان طبع خود به کنار مشتاقان سخن می افشاند و گلهای رنگ به رنگ در جیب مردمان ... می رساند.»<sup>۵</sup> صاحب «شمع انجمن» چنین می نویسد : «عندلیب خوش آواز و گلفروش گلشن راز است ، نواهای نوع به نوع به گوش یاران می رساند و گلهای رنگارنگ به دامن خریداران می افشاند.»<sup>۶</sup> و مؤلف «سرو آزاد» می نگارد : «نوع کلامش جنس عالی است و رشحه اقلامش قیمت لالی.»<sup>۷</sup>

در «نتائج الافکار» نوشته شده است : «آشنای محیط نکته دانی ملا نوعی خوشانی که گنجینه انواع فنون بوده و خزینه کلام فصاحت مشحون.»<sup>۸</sup> و در تذکره «ید بیضاء» چنین آمده است : «شاعری غریب و نوع کلامش عجیب است.»<sup>۹</sup>

ولی ملا بدایونی از وی راضی نبود ، چنانکه می گوید : «اگر چه خودش را از اولاد شیخ حاجی محمد خوشانی می گوید ، ولی شیوه زندگی او قول وی را تردید می کند.»<sup>۱۰</sup>

تذکره نویسان این شعر نوعی را انتخاب کرده اند :

- |              |                        |                  |      |
|--------------|------------------------|------------------|------|
| ۱- ص : ۷۸    | ۲- هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۰۷ | ۳- ف - ن         | ۴- ص |
| ۵- ص ۵۸۴     | ۶- شمع انجمن ص ۴۵۲     | ۷- سرو آزاد ص ۲۲ | ۵۰۹  |
| ۸- ص ۷۱۳-۷۱۴ | ۹- ص ۲۲۶               | ۱۰- ج ۳ ، ص ۴۹۵  |      |



زان پیش که صبح از شب امید بر آید  
 بگشا دهن شیشه که خورشید بر آید  
 میرزا صائب<sup>۱</sup> نیز از مصراع وی استقبال نموده است :  
 این جواب مصرع نوعی که خاکش سبز باد  
 سایه ابر بهاری کشت را سیراب کرد  
 نوعی فخر می کند که مضامین گل و بلبل را زیاد رواج داده است :  
 از سخن بسکه رواج گل و بلبل دادم  
 هند را غیرت شیراز و خراسان کردم  
 و خودش را پیرو حافظ شیرازی قلمداد می کند :  
 هر ناقصی ز اهل کمالی مراد یافت      نوعی مرید حافظ معجز کلام شد  
 این تقلید در جای جای اشعار او به چشم می خورد :  
 بخت نکو چه کار کند با سرشت بد      کز باد شرطه کشتی ما بر قفا رود  
 مؤلف «عرفات العاشقین» تعداد اشعار دیوان نوعی را دوهزار گفته است.  
 نسخه ناقص دیوان نوعی در کتابخانه رضا در رامپور موجود است که با این  
 بیت شروع می شود :  
 سایه گل تا بود خال رخ بستان ما      نقطه نام تو بادا خطبه دیوان ما  
 از غزلیات وی ابیاتی چند را در اینجا نقل می کنیم که حاکی از سلاست  
 و روانی اشعار اوست :

به رغم محتسب آن کیست کز میخانه می آید  
سبو بردوش و سر بر کف جوانمردانه می آید

غم رهبر مخور ای گم شده کاندر ره عشق  
هر سر خار سراغ کف پائی دارد



توهمی ورق نگاری همه من جگر خراشم  
 ز شمار عمر پرسی غم بی شمار گویم  
 این غزل خیلی مرصع و روان است :  
 آمد شبی به بالین سرمست و لا ابالی  
 دست از نگار پر گل چشم از خمار خالی  
 از مو گشوده عنبر و زخوی فشانده گوهر  
 چون باد نوبهاری چون ابر برشگالی  
 من مست و محو و بیخود کز شاخ سرو مرغی  
 ناگه به لحن داوود این بیت خواند حالی  
 خوش دولتی است بادوست شامی سحر نمودن

با شیشه‌ای پر از می در خانه‌های خالی  
 نوعی در غزلیاتش به مدح خان‌خانان پرداخته، عموماً غزلیات نوعی در  
 درجه متوسط است. و نیز در ابیاتش تصنع و معانی دور از فهم دیده می‌شود:  
 باد مصریم و صفا معتکف سینه ما      کحل یعقوب غبار در گنجینه ما  
 موج ته دریای دل بر باد بان شد بال و پر      دست تظلم ناخدا در پای لنگر می زند  
 صبح ره دل بر در مصر چمن افتاد      هر خار چو گل یوسف بازار نظر بود  
 در بعضی جاها رنگ نثر به خود می‌گیرد و روح شعری بکلی معدوم می‌گردد:  
 به نسیم گل شکستم در توبه های مستی

فقهای چار مذهب همه را صلاهی مستی  
 به نظر می‌رسد که در آخر نسخه رامپور رباعیات هم بوده که از بین  
 رفته و فقط يك رباعی باقی مانده است. نسخه خطی<sup>۱</sup> قصائد نوعی که در  
 کتابخانه رضا در رامپور موجود است دارای دوازده قصیده<sup>۲</sup> در مدح حضرت



علمی و امام رضا و شهنشاہ اکبر و شاہزادہ دانیال می باشد. در مدح اکبر می گوید :  
 ای شاہزادہ مدح ترا رہبر آفتاب      شوق شراب معرفت و ساغر آفتاب  
 بخت ظفر لوای ترا مسند آفتاب      فرق ستارہ سای ترا افسر آفتاب  
 چشم نظارہ مست ترا در صبح شوق      هم خواب حسن یوسف و ہم بستر آفتاب  
 بلبل نوای خطبہ اللہ اکبر است      بر شاخسار گلبن نہ منبر آفتاب  
 در مدح شاہزادہ دانیال گوید :

دانیال شہ آنکہ بر در او      چون سایہ بی نشان فتادم  
 صد چہرہ بہ گرد سجده شستم      در کوثر عاشقان فتادم  
 صد کعبہ متاع سجده در سر      در پای خدایگان فتادم  
 بر سنبل سایہ قدومش      چون شبم اختران فتادم  
 بر گلبن پای عطر سایش      چون نالہ بلبان فتادم  
 چون ماتمیان بہ خون نشستم      در مشہد کشتگان فتادم  
 اما جای شگفتی است کہ این مجموعہ حتی یک قصیدہ در مدح خان خانان  
 ندارد. در بارہ یک قصیدہ نوعی، سراج الدین آرزو می گوید : « قصیدہ در منقبت  
 گفتہ کہ شوخ و رنگین است ، چون فقیر آرزو را بسیار خوش آمدہ  
 می نویسد. »<sup>۱</sup>

بعد از قصائد، پنج ترکیب بند و ترجیع بند<sup>۲</sup> آمدہ، در یک ترجیع بند بعد  
 از ہر بند این بیت تکرار می شود :

بنشینم و در کشم نفس را      بی نغمہ گذارم این قفس را  
 چنانکہ ملاحظہ می شود گویا نوعی در سرودن ترجیع بند خود بہ ترجیع  
 بند معروف شیخ اجل سعدی نظر داشتہ است. در ترکیب بندھا مدح حضرت

۱ - مجمع النفاث ص ۴۸۳

۲ - ترکیب بند و ترجیع بند نوعی ۴۴۶



پیغمبر (ص) و حکیم همام<sup>۱</sup> و شاهزاده پرویز<sup>۲</sup> دیده می شود. موضوع يك ترکیب  
بند، مرثیه شاهزاده دانیال است که خیلی مؤثر ساخته است.

زاین رستخیز فتنه که در ملک جان فتاد

سیمابوار زلزله بر آسمان فتاد

دودی که در ستاره نهان بود سالها

برقی شده به خرمن آخر زمان فتاد

بتها شکست و شد همه بتخانه ها خراب

زین ترک تاز غم که به هندوستان فتاد

از آه سرد کوکب هفت آسمان بریخت

مانند برگ گل که ز باد خزان فتاد

طاق نگارخانه کسری شکست یافت

بر خاک پرچم علم کاویان فتاد

گیسو بریده زهره و بر سر شکست چنگ

تا این نوا به محفل روحانیان فتاد

خلوت گزین عالم روحانیان چه شد

مسند نشین سایه پروردگار کو

آن نور سیده سرو چمن زیب من کجاست

وان نو شکفته غنچه نادیده خار کو

مؤلفین «مغل بیلیوگرافی» نوشته اند که نوعی، در رثاء ملک قمی هم

شعری سروده بود، چون مؤلفین مذکور وفات ملک قمی را در سال ۱۰۲۴

۱ - متوفی به سال ۱۰۰۴ هجری (= ۱۵۹۵ میلادی) ۲-۹۹۷-۱۰۳۵

هجری (= ۱۵۸۹-۱۶۲۶ میلادی)



هجری (۱۶-۱۶۱۵ میلادی) ذکر نموده‌اند این قول مشکوک می‌نماید و پذیرفتن آن خالی از اشکال نیست و حقیقت امر هم این تردید و اشکال را تأیید می‌کند، نگارنده نیز تاکنون مرثیه‌ای دربارهٔ وفات ملک قمی در دیوان ملا نوعی نیافته، در نسخهٔ خطی مجموعهٔ آثار نوعی سه مثنوی<sup>۱</sup> هم دیده می‌شود که یکی از آنها ساقی‌نامه<sup>۲</sup> است در مدح خان‌خانان و با این بیت شروع می‌شود:

توئی اولین پیر میخانه‌ها      به یاد تو شبگیر پیمان‌ها

دو بیت این مثنوی را تذکره‌نویسان پسند و انتخاب کرده‌اند:

بده ساقی آن ارغوانی نبید      که دور خرابان به پایان رسید

بگردان ز ره عمر برگشته را      چو شاه نجف روز شب گشته را

نوعی در برابر این ساقی‌نامه صلهٔ گرانبھائی گرفته بود که دربارهٔ آن تذکره‌نویسان و ملا رستمی مطالبی آورده‌اند. سراج‌الدین آرزو دربارهٔ این مثنوی چنین می‌نویسد: «ساقی‌نامه مختصری دارد خیلی رنگین و دردناک، شعر او را مرزۀ خاص است»<sup>۳</sup>

دو مثنوی دیگر با این ابیات شروع می‌شوند:

بهار آمد به استقبال نوروز      چو عید بلبل از دنبال نوروز

به ماهی طعنه زد روزی سمندر      که تو محبوب آبی من ز آذر

۱- تعداد ابیات مثنوی‌ها ۴۳۰ می‌باشد. ۲- نسخهٔ خطی ساقی‌نامه (به شمارهٔ

۴۲۳۱) در کتابخانهٔ رضا در رامپور موجود است. ۳- مجمع‌النفائس ص ۴۸۳.



## داستانهای سنتی در ادبیات فارسی

در زمان قدیم در میان هندوان رسم بوده که اگر شوهر زنی می‌مرد زنش نیز با مرده شوهر خود را می‌سوزاند و این عمل را «ستی Sati» می‌گفتند. عده کثیری از شعرای پارسی‌گوی وفاداری زنان هندو را بسیار ستوده و ستی شدن آنان را دلیل شوهرپرستی دانسته‌اند، بیت معروف زیر حکایت از این موضوع می‌کند:

چون زن هندو کسی در عاشقی دیوانه نیست

سوختن بر شمع کشته کار هر پروانه نیست<sup>۱</sup>

امیر خسرو می‌گوید<sup>۲</sup>:

خسروا در عشقبازی کم ز هندو زن مباش

کز برای مرده سوزد زنده جان خویش را

جان فدای دوست کن کم‌زان زن هندو نه‌ای

کز وفای شوی در آتش بسوزد خویش را

---

۱- دکتر اظهر علی در حاشیه «سفرنامه» آندرام مخلص (ص ۲۵) شعر مزبور را

به صائب نسبت داده است اما در دیوان صائب (چاپ تهران) این شعر دیده نمی‌شود.

۲- ۶۵۱-۷۲۵ هجری (= ۱۲۶۳-۱۳۲۵ میلادی).



بسیاری از شاعران، این نوع ستایش‌ها را به نحو اختصار و اشاره بیان نموده‌اند و جز دو تن - که عنقریب نام آنها خواهد آمد - کسی در این موضوع داستان مستقل و واقعی ستی (= ستی‌نامه) نظم نکرده است. اما نوعی خبوشانی (صاحب ترجمه) و مجرم کشمیری تنها کسانی هستند که در زمینه «ستی» اثری مستقل و واقعی پرداخته‌اند.

### مثنوی سوز و گداز

نوعی اگرچه در هر صنف شعری چیره دستی تام داشته، اما مثنوی «سوز و گداز» وی که در سفینه‌ها و بیاض‌های متعددی نقل گردیده، از مهمترین آثار او محسوب می‌شود و آن را می‌توان «ستی‌نامه» اول فارسی نامید. مؤلف «کلمات الشعراء» در این باب می‌نویسد: «مثنوی «سوز و گداز» بسیار به سوز و گداز گفته.<sup>۱</sup> و این بیت را انتخاب نموده است.

چنان مستانه بر آتش نظر کرد      که از بد مستیش آتش حذر کرد  
آرزو می‌گوید: «بسیار بمزه گفته»<sup>۲</sup>، مثنوی مذکور بابیت ذیل آغاز می‌شود:  
الهی خنده‌ام را نالگی ده      سرشکم را جگر پر کالگی ده  
شاعر در این مثنوی بیان می‌کند که شاهنشاه اکبر<sup>۳</sup> وی را به وسیله پیک خاص به حضور طلبیده است:

درآمد از درم هدهد سرشتی	چه هدهد بلکه طاووس بهشتی
تو خدمت ناصبوری شاه مشتاق	به این نسبت رسد یاری بر آفاق
هنوز آن مرده آور درسخن بود	که شوقم بر در شه بوسه‌زن بود
قضا فرمان شهنشاه جوان بخت	فلک خرگاه ماه آسمان تخت

۱- کلمات الشعراء ص ۱۱۴ (چاپخانه دین محمد لاهور) ۲- مجمع النفائس:

ص ۴۸۳ نسخه قلمی شماره ۶۹۶ بانک پور ۳- ۹۶۳ - ۱۰۱۴ هجری

(= ۱۵۵۶-۱۶۰۵ میلادی).



چو دید افتاد من قدرا برافراشت      به دست خود سرم از سجده برداشت  
 نسیم خنده بر خاموشیم زد      گلاب مژده بر بیهوشیم زد  
 آنگاه شاهنشاه خستگی خود را از بازگو کردن و تکرار قصه‌های  
 کهنه مانند «گل و بلبل» و «شمع و پروانه» و «فرهاد و شیرین» و «لیلی و مجنون»  
 اظهار نمود :

بگفت ای برهمن زاد محبت      کهن شاگرد استاد محبت  
 نواهای کهن خاطر خراشید      به صد ناخن جگر را در تراشید  
 حدیث «بلبل و پروانه» تا چند      هوس در خواب این افسانه تا چند  
 کهن افسانه‌ها نشنیده اولی      سخن از هر چه گوئی دیده اولی  
 و اینکه باید با افسانه‌های تازه آشنا شد و در هندوستان پی قصص نو  
 گردید ، تا معلوم شود محبوبان جانباز این سرزمین چگونه و به چه جاذبه  
 خود را نذر آتش کرده‌اند :

نواى تازه‌ای برکش ز منقار      که گل در گل گذارد خار در خار  
 کهن شد قصه «فرهاد و شیرین»      چو عیسی رفته در تقویم پارین  
 بجز نامی ز لیلی در جهان نیست      بجز حرفی ز مجنون در میان نیست  
 یکی بر طرف آتشخانه بگذر      بر آئین بت و بتخانه بنگر  
 ببین رونق که در آتش پرستی      گل افشان خس و خاشاک هستی  
 گروهی از تعلقهای جان فرد      کباب شعله آتش زن و مرد  
 پس از مردن ز هم رو بر نتابند      به هم در بستر آتش بخوابند  
 پس از این مقدمه شاهنشاه اکبر از نوعی خواست که داستانی باموضوعی  
 تازه و دردناک به رشته نظم درآورد :  
 به حرف تازه‌ای خرم کنم گوش      که تاریخ کهن گردد فراموش



## خلاصه داستان

در عهد اکبر در لاهور دو عاشق و معشوق هندو زندگی می کردند  
 دو هندو زاده مشرب فرشته بشر خلقت ولی قدسی سرشته  
 و چون تاب مفارقت یکدیگر را نداشتند :  
 که چند از هم تهی آغوش بودن قدح ناخورده و مدهوش بودن  
 و مدت ده سال بر این منوال گذشت :  
 چو سال انتظار از ده فزون شد لوای طاقت از هر سونگون شد  
 پسر، پدر خود را واداشت که مراسم عروسی او را برگزار کند. پدر به  
 خانواده دختر نیز اطلاع داد تا آنان هم جشن عروسی را تدارک ببینند :  
 شما هم جشن سورآماده سازید جهان خرم بهار بساده سازید  
 و در هر دو جانب مردم از می شادی و خرمی سرمست بودند :  
 سماع از شوق سر از پانمی یافت ز شادی خنده بر لب جانمی یافت  
 تدارکات عروسی يك هفته طول کشید :  
 پس از يك هفته ترتیب عروسی زمین داد آسمان را خاکبوسی  
 دسته همراهیان داماد باشکوه و شأن روانه شد :  
 قدم در آرزو می سود و می رفت نگاهش بر قضامی بود و می رفت  
 ولی چه می دانستند لمحهای بعد شادی به غم مبدل خواهد شد :  
 ز دل دور از طرب بیگانه می رفت تو می گفتی به ماتم خانه می رفت  
 آنان هنوز در راه بودند که خانه پوسیده ای فرو ریخت و داماد همان  
 دم جان داد، سپس فریاد بلند و شیون برخاست :  
 خروش از چرخ نیلی پوش برخاست  
 ز هر دل صد قیامت جوش برخاست



به مجرد شنیدن این حادثه شوم، عروس برای ستی (خودسوزی)  
آماده گشت :

چرا تا زنده‌ام شرمنده باشم      که سوزد دلبر و من زنده باشم  
شاهنشاه اکبر نیز ازین واقعه حزن‌انگیز بی‌اندازه متأثر گردید و  
اشک در چشمانش جمع شد :  
چو شاه این ماجرا بشنید بگریست

که عشقا این همه کافر دلی چیست  
به منظور آزمایش ، اکبر دختر غمزده را فرا خواند و بر تخت خود  
جای داد و او را به فرزندى قبول کرد و به خطاب رانی<sup>۱</sup> نواخت و تمام نعمت‌های  
جهان را بجز اریکه سلطنتی پیش او نهاد تا شاید از عزم خود باز آید :  
شکوهش با ترحم آشنا شد      به حکم امتحان فرمان روا شد  
شه از لطفش به پای تخت بنشاند      جواهرهای لب بر فرش افشاند  
به فرزندى خود داد اختصاصش      به عصمت‌گاه خلوت کرد خاصش  
به هر کشور خطاب رانیش داد      به ملک هند فرمان رانیش داد  
اما عزم دختر به هیچ نوع تزلزل نیافت :

لبش جز گوهر آتش نمی‌سفت      به غیر سوختن چیزی نمی‌گفت  
به شه گفتا مرا بد نام کردی      به افسون روز عیشم شام کردی  
خیالت را درین ره خضر دل‌کن      مرا آمرز و آتش را خجل‌کن  
ناچار اکبر به شاهزاده دانیال<sup>۲</sup> امر کرد که همراه دختر رفته «ستی»  
وی را با شکوه شاهانه انجام دهد :  
اجازت گونه دادش از ته دل      ز شادی بر پرید آن مرغ بسمل

۱- Rāni = ملکه

۲- ۹۸۰-۱۰۱۳ هجری (= ۱۵۷۲-۱۶۰۴ میلادی) .



اشارت کرد با پور جوان بخت      که ای چشم و چراغ افسرو تخت  
بیر این شعله را تا کان آتش      در افکن آتشی در جان آتش  
به خرمن عود و صندل بر فروزان      به رسم دخت رایانش بسوزان  
شاهزاده دانیال با دختر مجزون روانه شد و اکبر از فرط غم به کرات  
به غقب نگریست :

گل بخت و بهارستان اقبال      مراد انس و جان شهزاده دنیال  
به حکم شاه و فرمان تماشا      روان شد همراه آن ناشکیبا  
جهانی کرده وقف از هر کناره      متاع جان به تاراج نظاره  
شهنشه بر نظر کردی پیامی      به هر گامی روا کردیش کامی  
وقتی معشوق به جسد عاشق رسید، آن را بوسید و سپس هم آغوش گشته  
در آتش انداخته و خاکستر شد :

سر شوریده بر زانو نهادش      لبش بوسید و رو بر رو نهادش  
کشیدش تنگتر از جان در آغوش      چو جانان یافت ، کرد از جان فراموش  
از دیدن چنین منظره دردناک دانیال بیهوش شد اما چون صدای  
شاهنشاه اکبر به گوش او رسید به هوش آمد و به استقبال پدر شتافته، منظره  
حزن آور را گریه کنان بیان کرد :

چون نقش حال او شهزاده بر خواند      گلاب از گلبن مژگان بر افشاند  
هوس خلد محبت باد بر تو      خود آتش ابر رحمت باد بر تو  
هوس از عیش من شرمنده بهتر      به مرگ من محبت زنده بهتر  
لبش با شاه در گفت و شنو بود      ولی هر ذره اش آتش درو بود  
مؤلفین «سرو آزاد» و «مغل بیبلیوگرافی»<sup>۱</sup> می گویند مثنوی مزبور را

1- Vicaji D. B. Taraporwala and D. N. Marshall: Mughal Bibliography, Bombay, 1962



نوعی به خواہش شہزادہ دانیال ساخته بود اما در این مورد اشتباهی روی داده. زیرا شاعر در آغاز مثنوی صریحاً ذکر نموده کہ بنا بہ خواہش شاہنشاه اکبر این داستان بہ نظم درآمده است.

سال تألیف مثنوی نیز کہ در «مغل بیبلیوگرافی» ۱۵۰۶ میلادی ذکر شدہ از صحت و صواب دور است، زیرا تصنیف مثنوی «سوز و گداز» بہ زندگانی اکبر مربوط است و او در سال ۱۵۰۶ میلادی ہنوز چشم بہ دنیا نگشودہ بود. سال وفات اکبر ۱۶۰۵ میلادی است و احتمال دارد کہ بہ جای ۱۶۰۵ سہواً ۱۵۰۶ مندرج گردیدہ باشد. و این ہم اشتباہ است چون شہزادہ دانیال در سال ۱۰۱۳ ہجری (= ۱۶۰۴ میلادی) در گذشتہ مثنوی مزبور یادہ ہمین سال یا قدری پیش از آن سرودہ شدہ است.

مثنوی «سوز و گداز» نخستین بار در ۱۲۸۴ ہجری (= ۱۸۶۷ میلادی) با «اکبر نامہ» در لکنہو بہ چاپ رسید و سپس میرزا داود ایرانی و انند. ک. کومارا سوامی Anand K. Coomaraswamy سیلانی، مثنوی مذکور را بہ زبان انگلیسی ترجمہ کردند کہ در سال ۱۹۱۲ میلادی در لندن چاپ شد.

\*\*\*

پس از نوعی، مجرم کشمیری<sup>۱</sup> است کہ داستان واقعی سستی زمان خود را نظم کردہ و «سستی نامہ» نامیدہ<sup>۲</sup> است.

ہمو در آغاز مثنوی «سستی نامہ» خود کہ مربوط بہ زمان دیوان کرپارام است این طور ماجری را بیان می کند:

فروزانم چو شمع این داستان را      بسوزانم حدیث باستان را  
کہ در دوران دیوان فلک قدر      جلالت پیشگاہ معدلت صدر

۱- متوفی بہ سال ۱۲۷۳ ہجری (۱۸۵۶ میلادی) ۲- دیوان مجرم کشمیری، شمارہ ۳۵۰، کتابخانہ تحقیقات شرقی، سرینگر، کشمیر.



جوانی بود در اقصای کشمیر      سراپا هوش ، در فرزانی پیر  
 ز علم هندوی کان کیش بودش      هزار افسانه از بر بیش بودش  
 جز این چندین کتاب از پاری داشت      در آن هم نکته نکته و ارسی داشت  
 مگو جسمش پر و بالی برافراشت      که اسمش یال و کوپال دگر داشت  
 بد از نسل نکوها اصل بودش      چراغ دوده ایشان وجودش  
 این جوان دانشی هنرمند بر اثر عارضه‌ای درگذشت ، اما زنی زیبا و  
 با وفا داشت :

غرض آن از مرض جان داده دلتنگ      نگاری داشت اندر پرده خوش رنگ  
 چه می‌پرسی از آن زبینه قامت      قیامت هی قیامت هی قیامت  
 ز گیسو عالمی دیوانه کرده      خراج چین بهای شانه کرده  
 حیا از خانه زادن جبینش      لطافت را نزاکت همنشینش  
 پی‌دل بردنش بس این نشانه      که روی قشقه بودش در میانه  
 می‌رس از شیوه‌های چشم بیمار      سراسر بی‌مروت ، مردم آزار  
 لب لعلش چنان در آبداری      که شد یاقوت خشک از شرمساری  
 ظهور گوش و نور گوشواره      صفای جلو صبح و ستاره  
 بنا گوشش چو انداز گهر کرد      حساب بحر و کان را مختصر کرد  
 کف پائی به رنگ برگ گل نرم      چنان گلگون که گل شد آب از شرم  
 همینکه دریافت که شوهرش بزودی در آتش سوزانده خواهد شد ،  
 او نیز آماده گشت تا در همان آتش سوخته شود. وی به کمال میل و خوشدلی  
 به اطاق رفت ، لباس کهنه خود را در آورد ، لباس نو پوشید و سر تا پا آراسته  
 بیرون آمد و با ناز و غمزه به سوی جسد شوهرش پیش رفت :

مع القصة چو این غصه دلش سفت      که جفت او به آتش می‌شود جفت  
 ز جابر جست همچون شعله سرکش      به سودای سر و سامان آتش



گریبان چاك زد پیراهنش را      گرفته اشك شادی دامنش را  
 درون حجره شد چون برق تازان      به سوز و ساز عشق خویش نازان  
 زتن بر کند رخت کهنه ، نو ساخت      به هر هفتی که می بایست پرداخت  
 چو شد آراسته از فرق تا پا      بیرون آمد بهار جلوه پیرا  
 به صد آئین به صد تمکین به صد ناز      سوی همساز خود بنمود پرواز  
 با این آرایش و زیبائی بر بالین شوهر نشست و روبه مردم کرده گفت:  
 من دیگر صبر ندارم ، می خواهم هر چه زودتر خود را با شوهر محبوبم  
 بسوزانم :

چو بر بالینش آمد ، راست بنشست      به مهر از تنگ شکر مهر بشکست  
 که ای روشندان روی محفل      به دانش باز دان راز هر دل  
 دلم خواهد که با این آشنا دوست      شوم يك مغز و بیرون آیم از پوست  
 بسوزم با تن او جسم خود را      برافروزم چراغ اسم خود را  
 شما هم از در یاری در آید      درین میدان به غمخواری در آید  
 مردم می خواستند وی را از این کار باز دارند ، یکی گفت : «خودسوزی  
 کاری بس مشکل است .» جواب داد : «اصل وصال همین است.» دیگری  
 گفت : «این طور جان دادن دیوانگی است .» پاسخ داد : «در عشق نیکبختی  
 و فال نيك است.» دیگری او را از آتش ترسانید . جواب شنید : «هر که دلش  
 می سوزد از سوختن در آتش پروائی ندارد .» دیگری گفت : «از این خیال  
 باز آی .» جواب یافت : «این نشان نامردمی است.»

همه چون شمع کرده يك زبانی

به منعش تر زبان گشتند آنی

یکی گفتش که: «خودسوزی محال است»

بگفت : «این سوختن عین وصال است»



یکی گفتش که : « آتش سوزناک است »

بگفت : « این شعله در بر را چه باک است »

یکی گفتش : « کزین اندیشه برگرد »

بگفت : « ای مرد این شد کار نامرد »

یکی گفتش : « مکن سر اندرین سر »

بگفت : « این درد سر شد غیر همسر »

الغرض چون مردم جسد شوهر او را برای سوزاندن بردند ، همسر  
زیبا نیز با آرایش کامل در عقب روانه شد :

تن بی جان چو در پوشش سپردند	به آتشگاه هندو سوز بردند
روان شد از عقب ماه دو هفته	چو بلبل بذله گو ، چون گل شکفته
رخ گلگونش از بس غازه کاری	به گل بر کرده طرح تازه کاری
به يك جنبش که خورد آن حلقه بینی	رساند جان صد زاهد به بینی
به قیمت سنجی آن عقد بازو	فکنده مشتری از کف ترازو
و چون دید که جو گیها ( Yogi ) و سنیاسی ها ( Sanyāsi )	طبل و ناقوس

می زنند و شوری عظیم برپاست آنان را منع کرد :

چو شد بر خوابگاه یار نزدیک	گذشت از کار ، کامد کار نزدیک
ز يك سو جو گیان ناقوس در دست	همان سنیاسیان از شور سرمست
دگر سو بانگ نای و ناله بوق	زدی بر اوج و می سرزد به عیوق
چو دید آن ترك چین این ترکتازان	زبان بگشاد و گفت : « ای حقه بازان
چرا شور نفیر و طبل و کوس است	نه جنگ زنگیان ، نه جنگ روس است »

و در حال شور و مستی این غزل را ترنم کرد :

در این شادی که سرعت پیش کار است

گر آزادی بود ، نقاره بار است



در این میدان که جولانگاه عشق است  
 اگر همت بود ، شمشیر عار است  
 در این منزل که ماند ناچه در گل  
 به دست دل زمام اختیار است  
 در این دریا که آمد ناخدا گم  
 کسی کو با خدا شد ، در گذار است  
 چون آتش زبانه کشید ، در آن نشست و سر شوهر را برزانو نهاد و  
 روی بر رویش گذاشته خود را نذر آتش ساخت . به این طریق زن و شوهر  
 هر دو به کام آتش رفتند و اندکی بعد از آنان توده‌ای خاکستر بجا ماند :  
 سراپا سرخ شد چون روی آتش      دعا سر کرد و در زد سوی آتش  
 در آتش تا نشست آن سر گرفته      سر همسر به زانو بر گرفته  
 رخ خود بر رخس مالید و بالید      ز دل دید آنچه با دل می‌سگالید  
 نفس تا داشت در پاس نفس بود      چو مرغش از قفس پرزد در آسود  
 چنان با یکدیگر دمساز گشتند      که از ناسازگاری باز گشتند  
 دو تن يك تن شدند از مهربانی      پدید آمد نشان بی‌نشانی  
 از ایشان عاقبت خاکستری ماند      پی و اماندگان چشم تری ماند  
 در پایان این مثنوی ، شاعر سبب تصنیف « سستی‌نامه » را نیز بیان  
 نموده است .

مجرم در عهد پیری يك بار از شهر به کوهستان روی می‌آورد، بر کنار  
 جویی خانقاهی را می‌بیند که مسکن درویشی بزرگ و خدادان و مسکین نواز  
 به نام شاه بهاء‌الدین ، نجم‌الدین بود :  
 ولیکن از تقاضای زمانه      غلط گفتم به جذب آب و دانه  
 ز جیب شهر بر کردم سری مست      به دامان کهستان بر زدم دست



گریوه در گریوه بر گذشتم      به سیاری ز گردون در گذشتم  
 رسیدم ناگهان در مرغزاری      روان در وی چو کوثر جویباری  
 ز يك سو جو، دگر سو خانقاهی      درون خانقه عرفان پناهی  
 ملك كیشی كز اوج آفتابش      رسیده شه بهاءالدین خطابش  
 یتیمان آب یاب از خاك كویش      كدوی خشك شان سبز از سبویش  
 غریبان میوه چین از نخل جودش      کرم برگ و بر شاخ و جودش  
 گمانم شد چو اسمش نجم دین بود      که پیش اختر برج یقین بود  
 در این خانقاه، مجرم در حدود دو هفته با عارف مزبور صحبت می دارد و  
 در همین مقام خاص بیان می کند که در شهر زنی باشوهرش سستی شده است :  
 غریب خوش نصیب خانه پرداز      قریب نیم ماهی بود همراز  
 سخن اینست کاندلر حجره پیر      سخن سازی در آمد، کرد تقریر  
 که در این شهر سرزد طرفه حالی      علامات قیامت را مثالی  
 زن گبری ز مهر شوی مرده      به آتش داد تن، تا جان سپرده  
 از شنیدن این داستان غم انگیز اشك از چشمان عارف سرازیر می شود و  
 در حال گریه از مجرم می خواهد این واقعه جانسوز و دلگداز را منظوم سازد:  
 ز چشمش چشمه چشمه اشك و اشد      ز يك پلكش هزاران مشك و اشد  
 به عین گریه ام آن عین عرفان      بگفت ای دال بر حال شکر خان  
 مکن سستی طبیعت آزما شو      به این بیگانه مشرب آشنا شو  
 بساز افسانه ای بر حسب این حال      به انگشت قلم گوش ورق مال  
 و شاعر با وجود ضعف و پیری بنا به خواهش آن عارف بزرگ این  
 داستان واقعی را در يك روز نظم کرد :  
 چو شد در گوش حرف گوشه گیرم      جوانی یافت از سر طبع پیرم  
 قلم بر کرده، سر کردم حکایت      به يك روز از بدایت تا نهایت



در پایان مثنوی مجرم از خدای تعالی مسألت نموده که بدون منت و احسان مردم دنیا پرست، او را روزی دهد و از امراض جسمانی نجات بخشد:

دگر بی منت یاران فانی      رسان روزی که خود روزی رسانی  
هم از امراض جسمانی که دارم      بکن طاقم که من طاقت ندارم

«ستی نامه» مذکور که مشتمل بر دویست و شصت و سه بیت است، در عهد دیوان کرپارام تصنیف گردیده است. اگرچه در منظومه فقط «دیوان فلک قدر» ذکر شده، اما در آغاز منظومه این امر نیز تصریح شده که از دیوان، مراد کرپارام می باشد «ستی نامه ای که در زمان کرپارام وقوع یافته<sup>۱</sup>».

آنندرام مخلص<sup>۲</sup> نیز در «سفر نامه»<sup>۳</sup> خود يك واقعه «ستی» را ذکر کرده است. او در سال ۱۱۵۸ هجری (= ۱۷۴۵ میلادی) با محمد شاه<sup>۴</sup> - خان مغول - به گرمک تیشور<sup>۵</sup> عزیمت نموده و واقعه «ستی شدن» زنی جوان را که مؤلف سفر نامه خود شاهد غرق شدن همسرش بوده چنین نگاشته است:

«زمیندار فریدنگر که متعلق به مراد آباد است . . . پسری داشت، در سن بیست سالگی، در نهایت رعنائی و خوشنمائی، از آنجا که زمیندار مذکور خیمه کنار دریا داشت، پسرش روزی با همسالان خود، در دریا برای غسل در آمد، هنگام بازی پایش از جا لغزید و تا به احوالش نپزدانند، در آب غرق گردید . . . چون این خبر شنید، سستی گشت»<sup>۶</sup>

- 
- ۱- دیوان مجرم کشمیری، نسخه خطی شماره ۳۵۰، کتابخانه تحقیقات شرقی سرینگر، کشمیر.
  - ۲- متوفی به سال ۱۱۶۴ هجری (= ۱۷۵۱ میلادی).
  - ۳- چاپخانه هندوستان، رامپور، ۱۹۶۴ (به تصحیح و تحشیه دکتر سید اظهر علی).
  - ۴- ۱۱۳۱-۱۱۶۱ هجری (= ۱۷۱۹-۱۷۴۸ میلادی).
  - ۵- Garhmukhtesher
  - ۶- ص ۲۵.



ماخذ مقدمه

- ۱- مآثر الکلام موسوم به سرو آزاد: تألیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی، ۱۹۱۳
- ۲- کلمات الشعراء : تألیف محمد افضل سرخوش چاپخانه دین محمد لاهور .
- ۳- نتایج الافکار : تألیف محمد قدرت الله . چاپخانه سلطانی ، بمبئی .
- ۴- خزانه عامره: تألیف غلامعلی آزاد بلگرامی ، مطبعه نولکشور، کانپور.
- ۵- شمع انجمن : تألیف سید محمد صدیق حسن خان، رئیس المطابع شاهجهانی .
- ۶- مجمع النفائس : تألیف سراج الدین علی آرزو ، نسخه خطی به شماره ۶۹۶ محفوظ در کتابخانه خدا بخش بانک پور .
- ۷- عرفات العاشقین : تألیف تقی الدین محمد اوحدی ، نسخه خطی شماره ۶۸۶ متعلق به کتابخانه خدا بخش .
- ۸- ید بیضا : تألیف غلامعلی آزاد بلگرامی ، نسخه خطی شماره ۲۲۲ متعلق به کتابخانه خدا بخش .
- ۹- مخزن الغرائب : تألیف احمدعلی هاشمی سندیلوی ، نسخه خطی شماره ۲۲۰ متعلق به کتابخانه خدا بخش .
- ۱۰- هفت اقلیم : تألیف امین احمد رازی ، کتابفروشی علی اکبر علمی
- ۱۱- ریاض الشعراء : تألیف علی قلی خان واله داغستانی . نسخه خطی شماره ۵۴۰۳۸ محفوظ در موزه ملی دهلی نو .
- ۱۲- آئین اکبری : تألیف ابوالفضل دکنی ، چاپ نولکشور .
- ۱۳- نشتر عشق : تألیف حسینقلی خان عظیم آبادی ، نسخه خطی شماره ۲۰۱۲ دفتر اسناد ملی هند . دهلی نو .

14 - T. W. Beel : Oriental Biographical Dictionary , 1894

15 - Vicaji. D. Taraporewala and D. N. Marshall: Mughal Bibliography , Bombay , 1962

16 - Abul-Fazl Allami: Ain-I-Akbari, Translated Into English by H. Blochman, Calcutta 1927

17 - Herman Ethe : Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India Office, Oxford, 1903

18 - Mulla Abdul Qadir Badaoni: Muntakhabut-Tawarikh, Vol. III. Translated by Wohley Haig, Calcutta, 1925.



مشقی  
سوز و گداز



رمز دو نسخه‌ای که برای مقابله از آنها استفاده شده است

ل = نسخه خطی «سوز و گداز» ضمیمه «کلیات نوعی» که در کتابخانه ایندیا آفیس لندن به شماره ۱۴۸۵ Ethe محفوظ است.

چ = نسخه چاپی مغلوط و سقیم «سوز و گداز» است که به صورت ضمیمه «اکبرنامه» در چاپخانه نولکشور در سال ۱۲۸۴ هجری به چاپ رسیده است.



الهی خندهام را نالگی ده  
 نفس را جلوه آه جگر بخش  
 بجز عشق ار همه وحی است و اعجاز  
 دلم را عندلیب آوازه گردان  
 می شوقم<sup>۳</sup> ده از پیمانه عشق  
 به آتش آب ده تیغ زبانم<sup>۴</sup>  
 چو نخل ایمنم<sup>۵</sup> ده خانه حمد  
 بگیر از لطف پس با خامه دستم  
 صریر خامه ام را لحن نی کن  
 کلامم را ده از عزت<sup>۶</sup> خطاب بی  
 به پا انداز حمدت کار جمند<sup>۷</sup> است  
 ولی پائی که بر گل ناز دارد  
 من و حمدت زبان را خاک بر سر  
 سزاوارت ادای چون منی نیست

سرشکم را جگر پر کالگی ده  
 نظر را سوی خود<sup>۱</sup> راه سفر بخش  
 از او خلوت گه<sup>۲</sup> دل را پرداز  
 گل باغم به آتش تازه گردان  
 که جوشد بر لبم پروانه عشق  
 که جز حمدت نروید<sup>۵</sup> از بیانم  
 که آرایم به نامت نامه ای چند<sup>۶</sup>  
 که طفل<sup>۷</sup> خامه بر کاغذ شکستم  
 سخن را چاشنی مهمان می کن  
 بلند افسر کن از ام الکتابی  
 زبان با دل پرند اندر پرند است  
 کجا پروای پا انداز دارد  
 ادب را درع طاقت چاک در بر  
 که حمد تو سزای چون منی نیست

۱- ل: هوس را چون نظر ۲- ل: غارت گر ۳- ل: شمع

۴- چ: بیانم ۵- ل: نروید ۶- ل: میم ۷- چ: حمد ۸- چ: طفلم

۹- چ: رابنه عزت ۱۰- ل: ثنای ارجمندت کارجمند



به گاه خامشی محشر خروشم      چو شد وقت سخن صید<sup>۱</sup> خموشم  
 زبان شوریده‌ای گنگانه نطقم      فصاحت زاده‌ای دیوانه نطقم  
 من و یارای حمد از من نیاید      که پاس شعله از خرمن نیاید  
 همان بهتر چو عجزم خامه بشکست      که هم در<sup>۲</sup> عرض حال خود ز نمد دست

### مناجات

#### به درگاه قاضی الحاجات \*

خداوندا دلم افسردن آموخت      نظر در دیده از دل مردنم سوخت<sup>۳</sup>  
 به ناخن گربکاوی آهن و سنگ      به هر جا شعله‌ای بینی بر اورنگ  
 غرامت بین که این ناکس دل من      نه سنگ طور شد نه سنگ<sup>۴</sup> آهن  
 من و این دل که گم نام زبان باد      چنین دلها نصیب دشمنان باد  
 ز خون این چنین دل خاک تن به      چنین دل طعمه زاغ و زغن به  
 به جای این دل افسرده پیکر<sup>۵</sup>      دل پروانه ام ده یا سمندر  
 دل‌ریشی از آن اجزای جان ریش      دلی کز نام او گردد زبان ریش  
 دلی همپایه<sup>۶</sup> فریاد بلبل      دلی صید گل و صیاد بلبل  
 دلی سر تا قدم چون شعله روشن      کشیده کسوت فانوس بر تن  
 که چون پروانه اش گردد هوا دار      نهد از پرده دل داغ دیدار  
 دلی از رنگ و بوی گل سرشته      نه همچون تن ز آب و گل سرشته  
 دلی پروانه پرواز محبت      به صد جان خانه پرداز محبت  
 چنان مستم کن از جامی که دانی      که تاب مستیش هم خود<sup>۸</sup> توانی  
 ز شوقی کن سرم را سجده فرسای      که شوق از سر ندانم سجده از پای

۱- چ : چو وقت يك سخن شد صد      ۲- چ : که اندر      ۳- چ : نفس  
 دزدیده از دل مردن آموخت      ۴- چ : نه کوه طور شد بی سنگ و      ۵- ل : بنگر  
 ۶- چ : در      ۷- چ : همسایه      ۸- ل : خود تو.

\* عنوانها را فقط نسخه چاپی دارد و در نسخه خطی نیست.



ز چین غم جبینم ساده گردان  
به هر کارم چو همت پیشرو کن  
سرم را تاج بخش از بستر درد  
چه بستر خوابگاه ماه و خورشید  
شهادت را شراب هوش من کن  
هر آن خاری که ننگ ازوی نفور است  
نبید معرفت کن در ایام  
نبیدی خانه زاد نشئه<sup>۴</sup> طور  
که هر که سایه اش<sup>۵</sup> در<sup>۶</sup> ساغر افتد  
من و نوعی ندامت زادگانیم  
ز بس صافی نهادیم<sup>۸</sup> از محبت  
زلوح دل<sup>۹</sup> نقوش غیر بزدای  
شب تاریک و رهبر<sup>۱۰</sup> دیده اعمی  
ز نور وحدتم خاطر بر افروز  
دلم را عاقبت اندیشگی ده  
عروجی ده به معراج قبولم

گشاد ابرو ترم<sup>۱</sup> از باده گردان  
گره از رشته زار دل درو کن  
لبم را راح<sup>۲</sup> ده از ساغر درد  
چه ساغر جرعه بخش جام جمشید  
محبت را گل آغوش من کن  
مرادر کار و عشقم<sup>۳</sup> را ضرور است  
خرابات محبت کن دماغم  
کزو مستی و هشیاری شود دور  
تو گوئی آتش اندر مجمر<sup>۷</sup> افتد  
که چون آئینه از دل سادگانیم  
ز عیب دیگران برماست تهمت  
خطای دیگران بر ما بیخشای  
کرامت کن چراغان تجلی  
به طور رؤیتم راهی در آموز  
نهادم را شریعت پیشگی ده  
رهی بنما به درگاه رسولم

### نعت

حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

محمد صیقل مرآت بینش  
شفاعت سنج جرم آباد هستی  
فلک گلدسته طرف کلاهش  
نظر پیمای چشم آفرینش  
قناعت گنج ملک تنگدستی  
ملک پروانه شمع نگاهش<sup>۱۱</sup>

۱- چ : گشاده ابرو . ۲- ل : لبم را باج . ۳- چ : کار عشقم .

۴- چ : سری ده زاده خمخانه . ۵- ل : که چون آوازدهاش

۶- چ : بر . ۷- ل : ز گرمی ساغر من چون . ۸- ل : نهادم

۹- ل : دل . ۱۰- چ : و در سر ۱۱- این بیت فقط در چاپی آمده است



حقیقت را گل آغوش<sup>۱</sup> پرور  
به خلقت ز انبیا پیشی گرفته  
دلیل قدرو<sup>۲</sup> اعجازش همین بس  
زبان<sup>۳</sup> کج نغمه او را و نعتش  
زبان با ذکر نعتش<sup>۴</sup> آشنا نیست  
گر استغنائی نعت از دل نرنجد<sup>۵</sup>  
کجا نعت سزای او توان گفت  
ز شهرستان رحمت بی نصیبم  
تو بیکس دوست من همسایه دشمن  
ز رحمت زار خویشم ده گیاهی  
گر از ننگم شفاعت ارزشی نیست<sup>۶</sup>  
همین بس کز گنه شرمندگانیم  
گلی از نو بهاران تو دارم<sup>۷</sup>

شریعت را لوای دوش پرور<sup>۸</sup>  
ز سبقت با خدا خویشی گرفته  
که رهرو پیش و رهبر آمد از پس  
خرد مجذوب مادرزاد نعتش  
که نعتش جز به دل گفتن<sup>۹</sup> روا نیست  
دگر زین مژده دل در دل نگنجد  
خدا شو تا ثنای او توان گفت  
غریبم یا رسول الله غریبم  
نیا بی تا کسی<sup>۱۰</sup> بیکس تر از من  
بهشتی کن گیاهم از نگاهی  
تنک سرمایه را آمرزشی نیست<sup>۱۱</sup>  
ارادت سنج امت بندگانیم  
اطاعت داغ یاران تو دارم<sup>۱۲</sup>

## صفت

## شب و سبب آغاز این خجسته داستان

شبی رو از گلاب صبح شسته  
نظر پیرایه چون سیمای معشوق  
گشاده رو تر از آغوش مستان  
بهاراندود چون<sup>۱۳</sup> بام و بردوست<sup>۱۴</sup>  
طرب معمار شب بی رنج مزدور

چو رخ<sup>۱۵</sup> ز آئینه خورشید رسته  
طرب سرمایه چون سودای معشوق  
نشاط افزا تر از گلگشت بستان<sup>۱۶</sup>  
گلاب آلوده همچون بستر دوست  
سرشته کرد مشک از مغز کافور<sup>۱۷</sup>

- |                |               |                                 |
|----------------|---------------|---------------------------------|
| ۱ - ل : پرورد  | ۲ - ل : پرورد | ۳ - چ : قدر اعجازش              |
| ۴ - چ : بیان   | ۵ - ل : نامش  | ۶ - ل : خوردن                   |
| ۸ - چ : بیکسی  | ۹ - چ : هست   | ۱۰ - چ : هست                    |
| ۱۲ - ل : داریم | ۱۳ - ل : رو   | ۱۱ - ل : داریم                  |
| آموز خون       | ۱۶ - چ : در   | ۱۴ - چ : کشت گلستان             |
|                |               | ۱۵ - ل :                        |
|                |               | ۱۷ - این بیت در نسخه خطی نیست . |



چو<sup>۱</sup> گل گردیده گرد شبنم آلود  
ز بس روشن زمین آسمان تاب  
زمین از لاله و چرخ از ستاره  
هوا و جلوه و گلگشت مهتاب  
طراوت چین ز روی آب می ریخت  
طرب ره بسته برغم شش جهت را  
جهان بزم و شرابش<sup>۲</sup> آب دیده  
من و دل در چنین شب هردو بیدار<sup>۴</sup>  
نظر غارت گر دیدار کرده<sup>۵</sup>  
هوا در سر هوس در دل شکسته  
به ناگه حلقه‌ای در ناله برداشت  
ز چاک در نسیم دلگشائی  
از آن نکه‌ت که مغزم را بخارید  
به مژگان قفل در را باز کردم  
در آمد از درم هد هد سرشتی  
چو طوطی لب به شکر چاشنی<sup>۹</sup> داد  
تمنا شام غم صبح طرب کرد  
نشستن را به رفتن بایدت بست<sup>۱۱</sup>  
بکن<sup>۱۲</sup> پای طلب از خواب بیدار  
تو خدمت ناصبور و شاه مشتاق  
هنوز این مژده آور در سخن بود

به آن گل کرد عالم را گل اندود  
فکنده سایه وی عکس مهتاب  
چراغان کرد بازار ز غاره  
همی شست از نظرها سرمه خواب  
صبا موج و نظر مهتاب می ریخت<sup>۱</sup>  
در آن شب زاد گیتی عافیت را  
ز مستی اهل بزمش<sup>۳</sup> آرمیده  
ز خود مخمور و مست از جام دیدار  
به من هر سو تجلی زار کرده  
چو پای خفته<sup>۶</sup> در دامن نشسته  
به لحنی<sup>۷</sup> کز برون جا در جگر داشت  
درون آورد بوی آشنائی  
دماغ صد گلستان تازگی دید  
رهین مژده را آواز کردم  
چه<sup>۸</sup> هد هد بلکه طاووس بهشتی  
که شد مجنون صفت از عشق<sup>۱۰</sup> فرهاد  
شه فرخنده اقبال طلب کرد  
که گر برخاستی فرصت شد از دست  
که خواب آلوده آرد گمراهی بار  
به این نسبت رسد نازت به آفاق  
که شوقم بر در شه<sup>۱۳</sup> بوسه زن بود

۱-۱- این ابیات در نسخه خطی نیست . ۲- چ : بزم شرابش ۳- ل : زمین از اهل مجلس

۴- چ : مرد دیندار ۵- ل : گشته ۶- چ : فتنه ۷- چ : به تلخی

۸- چ : نه ۹- ل : خامی ۱۰- ل : که این مجنون طبیعت صد چو

۱۱- ل : زیست ۱۲- ل : یکی ۱۳- چ : دل



چنان شوقم به سرعت گشت<sup>۱</sup> همدوش  
 سراسیمه چنان از جای جستم  
 سوار سرشدم چون افسر بخت  
 ز مغرب گاه غم تا مشرق<sup>۲</sup> شوق<sup>۳</sup>  
 چو بر درگاه شه تاج سرم سود<sup>۴</sup>  
 چنان با سجده ام سر اشتلم کرد  
 پرستاران شاهم چون بدیدند  
 ز خاکم همچو گوهر برگرفتند  
 به دامن<sup>۵</sup> کردم از مژگان ستردند  
 شدم بر کبریا آباد معراج  
 ز بینائی نظر بیگانه چشم  
 ز جام بیخودی در سر هوائی  
 به جای موز فرقم سجده می رست  
 ز بس حیرت به حیرت در فزودم  
 قضا فرمان شهنشاه جوان بخت  
 چراغ افروز مسندگاه اقبال  
 چو دید افتادن من قد برافراشت  
 نسیم خنده بر خاموشیم<sup>۶</sup> زد  
 بگفت ای برهمن زاد محبت

که هم از خانه پایم شد<sup>۷</sup> فراموش  
 که سر بر جای پا<sup>۸</sup> آمد به دستم  
 سر و افسر کشیدم بر در تخت  
 رسیدم چون هوس در یکقدم ذوق<sup>۹</sup>  
 زمین تا آسمان صد<sup>۱۰</sup> سجده اندود  
 که افسر در میان سجده گم<sup>۱۱</sup> کرد  
 چو بختم پیش و از پس می دویدند<sup>۱۲</sup>  
 سرم چون تاج زر در<sup>۱۳</sup> برگرفتند  
 چو گل بر روی دستم پیش بردند  
 شکیم رفته از دهشت به تاراج  
 نزول آباد حسرت خانه چشم  
 فتادی سر به جائی سجده جائی  
 غبار سجده شرم از دیده<sup>۱۴</sup> می شست  
 چنان گشتم که پنداری نبودم  
 فلک خرگاه ماه آسمان تخت  
 گل خورشید رو<sup>۱۵</sup> شهزاده دانیال  
 به پای خود سرم از سجده برداشت  
 گلاب لطف<sup>۱۶</sup> بر بیهوشیم زد  
 کهن شاگرد استاد محبت

- ۱- ل : به رغبت گشته  
 ۲- چ : که جای پای سر  
 ۳- چ : پا  
 ۴- چ : ذوق  
 ۵- ل : شد  
 ۶- ل : جلوه  
 ۷- چ : تاج خود در زر  
 ۸- چ : به لب  
 ۹- چ : خنده خاموشیم  
 ۱۰- چ : نو  
 ۱۱- چ : مژده  
 ۱۲- چ : به رغبت گشته  
 ۱۳- چ : که جای پای سر  
 ۱۴- چ : پا  
 ۱۵- چ : ذوق  
 ۱۶- ل : شد  
 ۱۷- ل : جلوه  
 ۱۸- چ : تاج خود در زر  
 ۱۹- چ : به لب  
 ۲۰- چ : خنده خاموشیم  
 ۲۱- چ : نو  
 ۲۲- چ : مژده



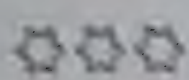
تو آن بلبل نژاد گل نگاری  
 هر آنکس کو نوای عشق سنجد  
 نواهای کهن خاطر خراشید  
 حدیث بلبل و پروانه تاچند  
 کهن افسانه‌ها نشنیده اولی  
 توئی مرغ بهار تازه روئی<sup>۳</sup>  
 نوای تازه‌ای برکش ز منقار  
 کهن شد قصه فرهاد و شیرین  
 به جز نامی زلیلی بر زبان نیست  
 یکی برطرف آتش خانه بگذر  
 ببین رونق گه<sup>۴</sup> آتش پرستی  
 گروهی از تعلقهای جان فرد  
 ز هر خوش روی در ناخوش گرفته  
 چو بر مردان سر آید<sup>۵</sup> عمر سرکش  
 به آتش جسم خاکیشان بسوزند  
 عجب تر آنکه بعد از مرگ مردان  
 ز آتش دامن غیرت بچینند<sup>۶</sup>  
 رخ از جام سمندر بر فروزند  
 پس از مردن رخ از هم<sup>۷</sup> برنتابند  
 تعجب نیست کز دعوی صادق  
 لوای<sup>۸</sup> این عجب ساید به عیوق  
 همین باشد همین معراج همت

که از صد باغ و بلبل یادگاری  
 جز آهنگ تو اش در دل نگنجد  
 به صد ناخن جگر را بر تراشید<sup>۱</sup>  
 هوس در خواب<sup>۲</sup> این افسانه تاچند  
 سخن از هر چه گوئی دیده اولی  
 زبان سرسبز کن در تازه گویی  
 که گل در گل گذارد خار در خار  
 چو عیش رفته و تقویم پارین  
 به جز حرفی ز مجنون در میان نیست  
 بر آیین بت و بتخانه بنگر  
 گل افشان خس و خاشاک هستی  
 کباب شعله آتش زن و مرد  
 چو هیزم انس<sup>۵</sup> با آتش گرفته  
 چو خس بنهند<sup>۶</sup> شان در کام آتش  
 چراغ<sup>۸</sup> روح علوی بر فروزند  
 زنان بر شیوه همت نوردان  
 جوانمردانه در آتش نشینند  
 ز بهر<sup>۱۰</sup> مرده‌ای خود را بسوزند  
 به هم در بستر آتش بخوابند  
 بسوزد در غم معشوق عاشق  
 که سوزد بهر عاشق زنده معشوق  
 نثار جان و تاراج محبت

۱- چ : خراشند - به زخم عاشقان الماس باشند ۲- ل : خواب و  
 ۳- ل : گوئی ۴- ل : که در ۵- ل : خوی ۶- چ : سرآمد  
 ۷- چ : بینند ۸- چ : چراغ از ۹- چ : همت بچینند ۱۰- ل : برای .  
 ۱۱- ل : زهم رخ ۱۲- چ : نوای



کسی نوعی نمی آساید از عشق      از اینها هر چه گویی آید از عشق



ایا پروانه بلبل ترنم      جگر خون غنچه آتش تبسم  
همی خواهم به اندک روزگاری      برانگیزانی از آتش بهاری<sup>۱</sup>  
حدیث شمع کلکت بر فروزد      که هر کس بشنود جانش بسوزد  
به حرف تازه ای خرم کنی گوش      که تاریخ کهن گردد فراموش  
چو این<sup>۲</sup> آیات وحی آمد به گوشم      سمعنا گوی شد جبریل هوشم  
سر نعت سخن را بر گشادم      زبان با دل به معنی غوطه دادم  
دری آمد ز درج<sup>۳</sup> دل به دستم      که از ننگ تھی دستی برستم  
کنون آن در همی آرم به بازار      ولی جز خود نمی بینم خریدار  
لعاب شعله بر کاغذ تنیدم      گهر در رشته آتش کشیدم  
به مستی آن ره نرفته رفتم      ره یکساله در يك هفته رفتم  
چو این غم نامه<sup>۴</sup> سوزان حکایت      نفس بگداخت<sup>۵</sup> در کام روایت  
رقم زد خامه معجز طرازش      محبت نامه سوز و گدازش  
الهی این گرامی بکر مستور      که افشاند آستین بر عصمت حور  
ز پا بوس شهنش ده سر بلندی      به ترویج قلوبش<sup>۶</sup> ارجمندی  
بیا ای بسته بر خود تهمت عشق      که در مغزت گذارم<sup>۷</sup> لذت عشق  
تو لب سوزی ز عشق آتشین نام<sup>۸</sup>      دلت چون داغ طفلان خام در خام  
لبت از نام عشق آتش فروز است      دلت خونین کباب خام<sup>۹</sup> سوز است  
بر این لب نام عشقت باد<sup>۱۰</sup> چون بوس      بر این دل نام دل افسوس افسوس  
نواي عشق از مرغ چمن پرس      گراز بلبل نمی پرسی ز من پرس

۱- ل : غباری      ۲- چ : آن      ۳- ل : به قصر      ۴- ل : غمخانه

۵- چ : بگذاشت      ۶- ل : قبول      ۷- چ : که برکامت گذارم

۸- چ : سوزی عشق آتشین بام      ۹- چ - جام      ۱۰- ل : باز



گر<sup>۱</sup> از دل نغمه‌ای بر لب دوانم<sup>۲</sup>      که لب را همچو دل در خون کشانم<sup>۳</sup>  
 به<sup>۴</sup> آهنگی ز نم ناخن به مضراب      که از آب آتش از آتش چکد آب  
 به      دستانی سرایم داستانی      کزو هر گوش گردده<sup>۵</sup> بوستانی  
 سراپا گوش<sup>۶</sup> و یکسر گوش دل کن      بر این<sup>۷</sup> تیغ زبان خونت بحل کن  
 کنون این قصه کز یادم<sup>۸</sup> پریده‌ست      هم از چشم شنیدن به که دیده‌ست

### در مدح

#### پادشاه جم جاه نصفت پناه اکبر شاه وصفت عدل او

زبان شوریده کلك شعله تحریر      چنین کرد از زبان شعله<sup>۱۰</sup> تقریر  
 که در دوران شاه عیسی اورنگ      که عیسی خواند پیشش درس فرهنگ  
 جهان کیوان خدیو عدل و انصاف      اطاعت سنج امرش قاف تا قاف  
 فلك قدری عطارد خیل تاشی<sup>۱۱</sup>      قیامت از شکوهش دور باشی  
 به تیغ صبحگاه و آه<sup>۱۲</sup> شبگیر      زمین و آسمان را کرده تسخیر  
 گرامی گوهر نه بحر اخضر      مسمی ذوالجلال الله اکبر  
 خرد کامل ترین حق شناسان      سپاس آموزگار نا سپاسان  
 به شاهی خوی درویشان گرفته      طریق رهنما کیشان گرفته  
 اگر موری شدی<sup>۱۳</sup> از فتنه پامال      ز بازوی هما دادی<sup>۱۴</sup> پروبال  
 و گر خاری زدی بر پای کس نیش      به دست خویش بردی مرهمش پیش<sup>۱۵</sup>  
 به عهدش طفل نومیدی نزاده      و گر هم زاده جان در راه داده  
 چنان آسوده<sup>۱۶</sup> عهدش از حوادث      که در مستی نگشتی<sup>۱۷</sup> فتنه حادث  
 جوانی زادش از عهد می‌اندود      تو گفتی وصل یوسف عهد او بود

۱- ل : که      ۲- چ : دوانیم      ۳- چ : نشانیم      ۴- ل : بر  
 ۵- چ : گیرد      ۶- ل : گوش یکسر      ۷- چ : به این      ۸- چ : پرید  
 ۹- چ : همه چشم      ۱۰- چ : دیده      ۱۱- چ : فیل تاشی ، ل : خیل باشی  
 ۱۲- ل : صبحگاه آه      ۱۳- ل : شوی      ۱۴- ل : دادش      ۱۵- این بیت در چاپی  
 نیست      ۱۶- چ : آلوده      ۱۷- ل : نگشته



بہشتی بود عہدش ناشناسی <sup>۱</sup>	زبان پر مدح در دل <sup>۲</sup> ناسپاسی
زمین شورہ <sup>۳</sup> ہر جا ابر می شست	بغیر از شکر <sup>۴</sup> شکرش نمی رست
نبودی در چنین خرم بہاری	مقیم خاک را در دل غباری
بجز نوعی کہ از ناکس نہادی	مرادش شد شہید <sup>۵</sup> نامرادی

۱- ل : عہدش بی کمالی      ۲- ل : ز ما بردیدہ دردی      ۳- ل : شوریدہ

۴- چ : سبزہ      ۵- چ : شہیدی



## آغاز داستان

### محبت نامه سوز و گداز

چنین زد نغمه<sup>۱</sup> پرداز حکایت  
 که در عهد چنین آسودگی سنج  
 دو هندوزاده<sup>۲</sup> مشرب فرشته  
 ز طفلی شیر حسرت خواره عشق  
 قلم بشکسته پیش از<sup>۳</sup> لوح هستی  
 چو حسن و عشق رسم آباد عالم  
 چو صنعان برارادت جسته سبقت  
 به مهد آوازه<sup>۴</sup> و صلت شنیده  
 ز طفلی داغ الفت برجبینشان  
 هوس گستاخ و دل در حيله سازی  
 به بازی چشم و دل در کار دیگر  
 همی کردند از صبر آزمائی  
 هوس از نخل خواهش آرزومند<sup>۵</sup>

نمک با زخمه بر تار روایت  
 دو<sup>۶</sup> بیدل را رسید از عاشقی رنج  
 بشر خلقت ولی قدسی سرشته  
 وفا پرورده گهواره عشق  
 به مشق حرف عشق و بت<sup>۷</sup> پرستی  
 ز طفلی نامزد گردیده با هم  
 مبدل کرده ایمان با محبت  
 هوس زان نوش دارو لب گزیده<sup>۸</sup>  
 نظر در باغ رؤیت خوشه چین شان  
 به هم دزدیده می کردند بازی  
 تمنا شحنة بازار دی-گر  
 ز هم پوشیده با هم آشنائی  
 ز صد خواهش به يك انتظاره خرسند

۱- ل : نامه      ۲- چ : که      ۳- ل : زاده و      ۴- چ : پیش  
 ۵- چ : عشق و حرف      ۶- ل : آرزو      ۷- چ : مکیده      ۸- ل : نا برومند



همی دیدند در<sup>۱</sup> بیراهی عمر  
 به روزی گر ز خلقت راه بردند  
 به صد ناخن بنای عمر نخستند  
 که بر کرسی عمر<sup>۴</sup> از ارجمندی  
 چو نخلستان خواهش یافت بالمش<sup>۵</sup>  
 هوس آتش پرست و دیده خونبار  
 که چند از هم تهی آغوش بودن  
 به مازین بیش تنهائی روا نیست  
 به سرخشت لحد را بر نهادن  
 جوانی چون نسیم نوبهار است  
 گرش دریافتی برداشت بـوس  
 به راهش گر فشانیدی دماغی  
 کنون ما<sup>۷</sup> آن نسیم بی نصیبیم  
 نه بر ما تهمتی از عطر<sup>۸</sup> باغی  
 سموم دوزخ از ما تازه روتر  
 اجل همسایه<sup>۱۰</sup> این زندگی باد

صلاح خویش در کوتاهی عمر  
 زبس<sup>۲</sup> سرعت به سالی می شمردند  
 و ز آن خشتی به پای<sup>۳</sup> خویش بستند  
 نهال قدشان گیرد بلندی  
 تقاضا صد هوس را داد مالش  
 به هم این نغمه می کردند تکرار  
 قدح ناخوردن و مدهوش بودن  
 به تنهائی سزا غیر<sup>۶</sup> خدا نیست  
 به از تنها به بالین سر نهادن  
 ولی بر رنک و بوی گل سوار است  
 و گر غافل شدی افسوس افسوس  
 زدی بر مغز روح عطر باغی  
 که در عهد بهار و گل غریبیم  
 نه شاداب از نسیم گل<sup>۹</sup> دماغی  
 غبار گلخن از ما مشکبوتر  
 وزین<sup>۱۱</sup> نازندگی شرمندگی باد

چو سال انتظار از ده فزون شد  
 هجوم شوق بر دل پا بیفشرد  
 چو از آغوش شوق آن<sup>۱۲</sup> شعله سر زد  
 که بر من تلخ شد هم خواب و هم خفت  
 به تعمیر خراب آباد دل کوش

لوای طاقت از هر سونگون شد  
 شکیب اندر لگد کوب هوس مرد  
 پسر این نغمه بر گوش پدر زد  
 شکیبم طاق گشت<sup>۱۳</sup> از فرقت جفت  
 که از طوفان غم برخاست سرپوش

۱- چ : از      ۲- چ : به صد      ۳- ل : بنای      ۴- چ : عشق  
 ۵- چ : تابش      ۶- ل : الا      ۷- چ : با      ۸- چ : عطسه ؟      ۹- ل :  
 شمیم ما      ۱۰- ل : همپایه      ۱۱- چ : درین      ۱۲- چ : این  
 ۱۳- چ : شد



تمنای دلم کن زود حاصل  
به یارم نسبت همخانگی ده  
هوس در دفع استیلای جبر<sup>۱</sup> است  
اجابت کن مراد ناروایم  
معاذالله<sup>۲</sup> ز دین بیگانه گردم  
بگردانم بر<sup>۴</sup> آتش سومنات  
رخ بت چون دل خود ریش سازم  
کهن ناقوس را بیا ناله زار  
چو تار شمع سوزم<sup>۵</sup> زلف زنار  
بدوزم در نظر راه حرم را  
ز شرك<sup>۶</sup> برهمن ز نهار جویان  
مراد از کعبه<sup>۷</sup> اسلام جویم

و گرنه هم تمنا مرد و هم دل  
به شمع رخصت پروانگی ده  
چو شوق آمد کراپروای صبر است  
و گرنه از در عصیان در آیم  
گنه کار<sup>۳</sup> بت و بتخانه گـردم  
شکست آرم به لات و مهملات  
ز بت بتخانه را درویش سازم  
به پای ناقه آویزم جرس وار  
بشویم صندل بت را ز رخسار  
بدزدم از جگر داغ صنم را<sup>۸</sup>  
ز کفر<sup>۹</sup> رفته استغفار گویان  
هم از شهد شهادت کام جویم

چو بر مغز پدر این ماجرا ریخت  
به دل زد نشتری از راه گوشش  
سخن از لب سفر نا کرده تا گوش  
پی حاجت<sup>۱۱</sup> اروا کردن ز جا جست  
ز بیم خوی چرخ آبنوسی  
هر آنچش بود در خاطر ذخیره  
برون آورد بهر<sup>۱۳</sup> رونق کار  
تمنا را به صد پیرایه پیراست

تو گفתי ابر رحمت<sup>۹</sup> بر گیار ریخت  
که بیخود گشت و باز آمد به هوشش  
جوابش<sup>۱۰</sup> چاره جوئی بود و خاموش  
کمر بر جان و جان را بر میان بست  
هماندم ساخت ترتیب عروسی  
که چشم عقل از آن<sup>۱۲</sup> می بود خیره  
ز هر جنسی یکی یوسف به بازار  
مهیا شد فروتر ز آنچه می خواست

۱ - ل : صبر      ۲ - چ : مبادانه      ۳ - چ : زیان کار      ۴ - چ : ز  
۵ - ل : بزم      ۶ - چ : بدزدم ... صنم را - بدوزم ... حرم را      ۷ - چ : رشته  
۸ - چ : گرد      ۹ - ل : آتش      ۱۰ - چ : چو آتش      ۱۱ - ل : مطلب  
۱۲ - چ : زو      ۱۳ - چ : مهر



چو گنج خاطر از اندیشه پرداخت  
که ای کاشانه تان از حسن<sup>۱</sup> آباد  
شما هم جشن سور<sup>۲</sup> آماده سازید  
زمین و آسمان را تحت تا<sup>۳</sup> فوق

بر دختر پرستان قاصدی تاخت  
رسید اینک به سوی حجله داماد  
جهان خرم بهار از باده سازید  
بیارائید<sup>۴</sup> از پیرایه<sup>۵</sup> ذوق

هواداران دختر غافل از کار  
چو آن صوت نشاط افزا شنودند  
سماع از شوق سر از پا نمی یافت

که ابر انتظار آمد گهربار  
در صد خلد بر خاطر گشودند  
ز شادی خنده بر لب جا نمی یافت

شکر لب چون شنید این مژده برخاست  
شکفت اندر دلش ذوق خرامی  
گرفته بر میان دامن کمر و ار  
روان شد چون گلستان شکفته  
گلستان نسیمش خفته بر گل  
ندیده چشم بد<sup>۷</sup> روی گل او  
چو لختی شد<sup>۹</sup> عنان جنبان شوخی  
به روی زانوی مشاطه بنشست  
چو بنشست از خرام آن نخل نو خیز  
ولی بر خوبیش زیور گران بود  
رخ مه در نقاب سایه حیف است  
نگار عارضش خرم بهاری  
زمین<sup>۱۲</sup> چون گل ز خوبی آفریده

قد خود را به چشم خود بیاراست  
ز هر گامی زمین را داد کامی  
چو دست عاشقان دره گردن یار  
به دامن گرد حسن از راه رفته  
گلش چشم و گلابش<sup>۶</sup> اشک بلبل  
قفس نشنیده بانگ بلبل او<sup>۸</sup>  
عنان بر تافت از جولان شوخی  
چو ساغر بر لب و آئینه در<sup>۱۰</sup> دست  
ز گل شد دامن مشاطه لبریز  
رخش مشاطه<sup>۱۱</sup> مشاطگان بود  
چنین روئی به این<sup>۱۱</sup> پیرایه حیف است  
بهاری را چه آراید نگاری  
لبش چون غنچه ای کز گل<sup>۱۳</sup> دمیده

۱- چ : بان از جنس      ۲- چ : عیش      ۳- چ : ما      ۴- چ : بیارایند  
۵- چ : بر      ۶- چ : کلاهش      ۷- ل : حسن      ۸- چ : قفس ... بلبل  
او - ندیده .... گل او      ۹- چ : شد لختی      ۱۰- چ : بر      ۱۱- ل : بهر  
۱۲- چ : زمی      ۱۳- چ : لبش چون غنچه گل در گل



ز عکس چهره خال عنبرینش  
زعنبر<sup>۳</sup> بو نسیم زلف آن گل  
به خوی شسته<sup>۴</sup> رخ گلگونه هردم

نمودی<sup>۱</sup> قطره خون<sup>۲</sup> برجبینش  
شده مژگان شانه شاخ سنبل  
که گل زیور نخواهد غیر شبینم

چو برتن پای تا سر زیور آراست  
به مادر گفت لب مست تبسم  
به ترتیب نشاط<sup>۵</sup> آراستن کوش  
چو مصر دل بیارا بام و دیوار  
چمن پیرایه حسن نزهت آئین

چو لؤلؤی تراز جیب صدف خاست  
که ای بخت از تو شاداب ترحم  
به شوق افزودن و غم کاستن کوش  
که اینک می رسد یوسف به بازار  
به از صد چین و صورتخانه<sup>۶</sup> چین

چو بشنید این بشارت مادر پیر  
به عزم کار سازی تند برجست  
به يك فرمان که ازدل بر زبان ریخت

جوان گشت از طرب چون بادشبه گیر  
نشد تما کارها آماده نشست  
متاع کان و دریا با<sup>۷</sup> هم آویخت

پس از يك هفته ترتیب عروسی  
زهر دو<sup>۸</sup> سوی چون آماده<sup>۹</sup> شد کار  
ز اختر ساعت سعدی گزیدند  
نواسنجان مجلس خرم و شاد  
که کی چون شمع بخت از در در آید  
همه غافل ز لعبت باز گردون

زمین داد آسمان را خاک بوسی  
منجم نقش ساعت زد به پیرگار  
چو در در رشته طالع کشیدند  
سپرده چشم جان<sup>۱۰</sup> در راه داماد  
شب پروانه را ظلمت سر آید<sup>۱۱</sup>  
که تا آرد چه<sup>۱۲</sup> نقش<sup>۱۳</sup> از پرده بیرون

۱ - ل : نمود ۲ - ل : خوی ۳ - چ : غیر ۴ - ل : شش ز  
۵ - ل : بساط ۶ - چ : صد بتخانه ۷ - ل : در ۸ - چ : هر  
۹ - ل : پردخته ۱۰ - ل : چشم و جان ۱۱ - چ : رونق فزاید ۱۲ - چ : چو  
۱۳ - ل : لعب



## رفتن

داماد به خانه عروس و در راه فرود آمدن دیوار بر سر او

چو صبح این لعبت خاور<sup>۱</sup> نشیمن  
جگر خون عاشق شوریده ایام  
چو گنج از خانه ویران بر آمد  
به پیش رو فکند از گل<sup>۲</sup> نقابی  
ز گل آغوش زین رشک چمن شد<sup>۴</sup>  
نظر بتخانه کرد و<sup>۵</sup> دل برهمن  
قدم بر آرزو می سود و می رفت  
جهان سرشار<sup>۶</sup> شوق از شادی او  
خروش نای و بانگ شادیانه  
چراغان کرده بام و در گلستان  
به جان شهری تماشا مست شادی  
ولی او بی نصیب از شاد کامی  
کدورت در دلش انبوه گشته  
دلش را گوئی از جائی خبر بود  
سوار شوق مستعجل نمی رفت<sup>۹</sup>  
به هر گامی به دل خون کرد کامی  
ز دل دور از طرب بیگانه می رفت

چو نیمره به این اعزاز رفتند  
رسیدند از قضا در تنگنائی  
ستادند از قضا و باز رفتند  
چو دهلیز عدم تاریک جائی

۱- ل : خاطر ۲- چ : بر ۳- چ : گل فکند از مه ۴- ل : کرد

۵- چ : گردد دل ۶- چ : جهانی شاد ۷- ل : فانوس ۸- ل :

از خوشحال تر ۹- چ : همی ۱۰- ل : ره



برونی چون درون دخمه تاریک<sup>۱</sup>  
به هر سویش بلند ایوان قصری  
ز بس طوفان بر او شب‌نم نشانده  
شکست اندر شکست آن بام و دیوار  
هوا مزدور پستی بانی او  
درویش همچو بیرون غارت اندای  
خروش صور<sup>۴</sup> چون از جای جنبید  
ز بس زلزال کوس آتشین دم  
چو از هم ریخت آن فرسوده پیکر  
چنان با خاک خشتش تخم سرکشت  
شکست آن دخمه<sup>۶</sup> چون بر فرق داماد  
خروش از چرخ نیلی پوش برخاست  
نوای مطربان شد نوحه<sup>۷</sup> آهنگ  
شد از نیرنگ چرخ، سندروسی  
عروس چرخ، زال پیر عالم

رهی چون نقب موران تنگ و باریک  
که بودی<sup>۲</sup> سایه‌اش بر طاق کسری  
درستی در گل و خشتش نمانده  
به تار عنکبوتش بسته معمار  
نفس معذور در ویرانی او  
چو ایوان خیال از هیچ<sup>۳</sup> برپای  
بنایش چون بنای قبر لرزید  
بنایش چون مقوا ریخت از هم  
نهان شد زیر هر خشتیش<sup>۵</sup> صد سر  
که خشت از سر ندانستی سراز خشت  
تو گفתי آسمان بر خاک افتاد  
ز هر دل صد قیامت جوش برخاست  
شکستی گریه ناخن در دل تنگ  
عروسی ماتم و ماتم عروسی  
لباس سور زد در نیل ماتم

چو در شهر این صدای ناخوش افتاد  
رفیقان<sup>۸</sup> پسر سرمست و مجنون  
چو بدمستان حیرت بزم افلاک  
جگر معمول بذل<sup>۹</sup> اشک ریزی  
بمژگان نقب زن در خاک و درخشت  
طریق خاکساری پیشه کرده

همی گفתי که در شهر آتش افتاد  
نشسته تا کمر در خاک و در خون  
شکسته شیشه اقبال در خاک  
نظر مزدور شغل خاک بیزی  
خبر پیرسان که آن تخم اجل کشت؟  
نظر فرهاد و مژگان تیشه کرده

۱ - چ : باریک      ۲ - چ : بودش      ۳ - چ : میخ      ۴ - چ : خروس

صید      ۵ - ل : زیر خشتش      ۶ - ل : زخمه      ۷ - چ : یووه      ۸ - چ :

زمیدان      ۹ - ل : بار



اگر خاکی به مژگان بیختمندی  
 مژه در خاک چندان غوطه دادند  
 چو کاوش یافت آن خاک جگر تاب<sup>۱</sup>  
 چو آن گوهر ز خاک و گل بر آمد  
 بر آسودند غواصان خاکی  
 روانش در عماری جای دادند  
 غبار آلوده بردندش مشوش  
 به رسم<sup>۳</sup> ملت آتش پرستان  
 همان هنگامه دامادیش گرم  
 همان مطرب زهر سو نغمه پرداز  
 همان شهری تماشااینده او  
 همان باکوس و نای و مطرب و نی  
 عروس شعله شد جانانه او

به مرگش بر سر خود ریختمندی  
 کز آن کاوش رگ دریا گشادند  
 برون آمد ز خاک آن در سیراب<sup>۲</sup>  
 گهر از چشم و لعل از دل بر آمد  
 برافزودند بر دل دردناکی  
 عماری را چو گل بر سر نهادند  
 که گرد از تن بشویندش به آتش  
 برو سازند آتش باغ و بستان  
 همان جشن مبارکبادیش گرم  
 ز نوشانوش ساقی لب پر آواز  
 سر و جان در قفا افکنده او  
 همی رفت و جهانی همراه وی  
 شد آتشکه عروسی خانه او

چو آن خواب پریشان دید دختر  
 ز عشرتخانه سرمستانه برجست  
 به ناخن برگل رو خار بشکست  
 به دست خود ز چشم توتیا سای  
 ز بس بارید برگل ابر سیلی  
 ز ناخن جوی خون<sup>۸</sup> در<sup>۹</sup> سینه می بست  
 به خون از نرگس ترسرمه می شست  
 تنش عریان تر از پیراهن گل

چو گل بر باد<sup>۴</sup> حسرت داد معجز  
 خشک بر پای و آتش بر کف دست  
 ز سیلی شیشه<sup>۵</sup> در<sup>۶</sup> گلزار بشکست  
 مژه بر کند چون خار از کف<sup>۷</sup> پای  
 حنا در ناخنش گردید نیلی  
 ز خون زنگار بر آئینه می بست  
 ز لب جای تبسم زهر می رست<sup>۱۰</sup>  
 گریبان چاک تر از دامن گل

۱- چ : ناب      ۲- چ : شاداب      ۳- ل : رسم      ۴- ل : ابر باد  
 ۵- ل : سینه      ۶- چ : بر      ۷- چ : خار کف      ۸- ل : چون      ۹- چ :  
 ۱۰- این بیت و بیت پیشین در نسخه های خطی و چاپی مشوش بود. بدین صورت  
 اصلاح شد .



همی گفتی که لیلی گشته مجنون  
به خود درخشم و باناموس در جنگ  
انا الحق گوی و اشوقاه داماد  
شده پروانه شمع عماری  
خرامان شد به استقبال آتش  
نمی گنجید همچون شعله در پوست  
تو می گفتی به گل چیدن همی رفت  
پر پروانه گوئی در بغل داشت  
بر آتش سینه می مالید و می رفت  
که جوید شیوه پروانه طاووس  
فسون آموز آن دل ناسکینا  
به جانش مهر آتش سرد سازند  
هدایت مرشد ناقوس<sup>۸</sup> و زنا  
تسلی ده ز صد بیم و امیدش  
زیان شناس<sup>۱۰</sup> کافر ماجرائی  
سجود او دگر از من نیاید  
زبان<sup>۱۲</sup> از تهمت مریم ندارم  
برهمن نیست او شیخ الشیوخ است<sup>۱۳</sup>  
جگر برشعله یارب بسوزد  
حرامم باد لذتهای<sup>۱۵</sup> شیرش

برهنه پا و سرچون فتنه<sup>۱</sup> مفتون  
چو رسوایان مادرزاد<sup>۲</sup> بی ننگ  
دلش نقش دوئی را بسته<sup>۳</sup> برباد  
ز مستیهای شوق جانسپاری  
چو شب گم کرده راهان مشوش  
ز شوق سوختن در آتش دوست  
به خاکستر پرستیدن همی رفت  
تمام راه با آتش جدل داشت  
چو نخل شعله می بالید و می رفت  
جهانی خانه سوز آه<sup>۴</sup> و افسوس  
حکیم و فیلسوف و پیرو دانا<sup>۵</sup>  
که شوقش زان تمنا فرد سازند  
برهمن ملتان بت پرستار  
ز هر سو نغمه سنج صد نویدش  
ولی او<sup>۹</sup> مست آتش آشنائی  
بگفت ار بت<sup>۱۱</sup> به منع من گراید  
وگر عیسی شکست آرد به کارم  
برهمن گر به منعم دیده شوخ است  
و گر مادر به منعم لب بسوزد  
اگر خود چون نخواهم<sup>۱۴</sup> زود میرش

- ۱ - ج : شعله      ۲ - ل : مادرزاد رسوایان      ۳ - چ : دوئی ز آئینه  
۴ - چ : زاده      ۵ - چ : پیرو برنا      ۶ - ل : او      ۷ - : به حالش  
۸ - ل : مرشد و ناقوس      ۹ - چ : از      ۱۰ - چ : بستان      ۱۱ - چ : بگفتاب  
۱۲ - چ : زنا      ۱۳ - این بیت در چاپی نیست .      ۱۴ - ل : نخواهم خود را  
۱۵ - چ : ار تنهایی ؟



کسی را اختیار جان کس نیست  
چرا تا زنده‌ام شرمنده باشم  
غرض ز آتش مرا ایثار جان است  
من لب تشنه دل، کز جان شدم سیر  
ز پندش دل به آتش گرم خون شد<sup>۱</sup>  
مهندس مطربان آتش آموز  
ز ناکامی نفس را دود کرده  
چو از هر مکر و حیل باز رستند  
نه خود جان منست این جان کس نیست  
که سوزد دلبر و من زنده باشم  
به غارت دادن بازار جان است  
اگر آتش نباشد، زهر و شمشیر  
به حکم غیرتش رغبت فزون شد<sup>۱</sup>  
ز احکام نصیحت حسرت اندوز  
ره صد چاره<sup>۲</sup> را مسدود کرده  
زبان بستند و در ماتم نشستند

### خبر یافتن پادشاه

#### و طلب نمودن دختر را و منع کردن و قبول نکردن او

چمن پیرای این آتش هوا باغ  
که چون این قصه در عالم سمر شد  
که دلکش دختری نا دیده ایام  
درش در طبع نیسان قطره مانده  
چو گل در<sup>۳</sup> مهد عصمت پروریده  
هنوز از شیر طفلی لب نشسته  
برای تیره‌روزی شور بختی  
گزیده بر دو عالم سوختن را  
ز شوق دل بود جان خرابش  
چو طفلان گرم آتشبازی عشق  
به منع هیچ کس سر در نیارد  
نمک سود این چنین سازد گل داغ  
شه کار آزمایان را خبر شد  
لب از جلاب طفلی شیر آشام  
صدف را حسرتش در خون نشانده  
نسیم دیده در وی نا دمیده<sup>۴</sup>  
هنوز از صد گلش يك گل نرسته  
که در وصلش نیاسودست لختی  
شده آماده خاکستر شدن را  
کباب آتش و آتش کبابش<sup>۵</sup>  
قدم بر جای دست اندازی عشق  
چو آتش از کسی پروا ندارد

۱ - ل : گشت      ۲ - ل : ز صد چاره      ۳ - ل : د ؟      ۴ - چ :

نارسیده      ۵ - ل : کبابش .



مزاجش را هوای جان مضر شد      علاجش هم به آتش منحصر شد

\*\*\*

چو شاه این ماجرا بشنید بگریست      که عشقا این همه کافر دلی<sup>۱</sup> چیست  
مروت دشمن با او چه داری      به آن ریحان آتشبو چه داری  
جوان مرد آنکه با مردان ستیزد      بجز ننگ از نبرد زن<sup>۲</sup> چه خیزد  
اگر مردی تو با نوعی در آمیز      کف خونش به خاکستر برآمیز  
ز غیرت مندی آن ناتوان دل      چو آتش گشت شاه مهربان دل  
شکوهش با ترحم آشنا شد      به حکم امتحان فرمان روا شد

طلب نمودن

پادشاه دختر را و انعام نمودن آن

طلب کرد آن بت کافر لقب را      به کوثر بار داد آن تشنه لب را  
به فرمان شه آمد آتش آلود      چو سرکش شعله‌ای پیچیده درود  
خرامان شد چو گل بر<sup>۳</sup> تخت آتش      به دستی جان به دستی لخت آتش  
قد چون شعله بر<sup>۳</sup> تعظیم خم داد      زمین سجده را فیض ارم داد  
شه از لطفش<sup>۴</sup> به پای تخت بنشاند      جواهرهای لب بر فرقش<sup>۵</sup> افشاند  
کشیدش از نوازش دست بر سر      سر او تخت و دست<sup>۶</sup> شاه افسر  
تسلی دادش از مسکین نوازی      به شیرین بزمهای لعب<sup>۷</sup> و بازی  
به فرزندی خود داد اختصاصش      به عصمتگاه خلوت کرد خاصش  
به هر کشور خطاب رانیش داد      به ملک هند فرمان رانیش داد  
هزارش اسب تازی داد و صد فیل      متاع خزو دیبا میل در میل  
هزارش از کنیزان ختائی      دماغ آزاد خوی آشنائی  
هزارش حقه از یاقوت و گوهر      هزارش نافه پر از مشک اذفر  
ز هر جنسیش<sup>۸</sup> از مه تابه ماهی      کرامت کرد غیر از پادشاهی

۱ - چ : افزونی      ۲ - چ : سر وزن      ۳ - چ : از      ۴ - چ : نطقش  
۵ - ل : فرش      ۶ - چ : تخت دست      ۷ - ل : به علت های لعب      ۸ - ل : جانیش



ولیکن آن زن مردانه صولت<sup>۱</sup> ز صد عالم تمنا بر تمنا لبش جز گوهر آتش نمی سفت

شکر لب طوطی پروانه همت نمی شد جز به جان دادن تسلا به غیر از سوختن حرفی نمی گفت

چو عاجز شد شه از دلجوئی او اجازت گونه ای دادش نه از دل هنوز از حرف رخصت لب تهی جام لبش با شاه در افسانه گفتن

عنان بر تافت ز آتش خوئی او ز شادی برپرید آن نیم بسمل که شوقش بود مرغ شعله<sup>۲</sup> آشام مژه سر گرم آتشخانه رفتن

به آخر آن سپهر دانش و داد اشارت کرد با پور جوان بخت ببر این شعله را تا کان آتش به دلجوئیش چون شیر و شکر شو اگر نرمی پذیرد یاورش باش به خرمن عود و صندل بر فروزان

قرار چاره بر بیچارگی داد که ای چشم و چراغ افسر و<sup>۳</sup> تخت بیفکن<sup>۴</sup> آتشی در جان آتش چو خورشیدش به آتش راهبر شو و گر سوزد<sup>۵</sup> در آتش برسرش باش به رسم دخت رایانش بسوزان<sup>۶</sup>

\*\*\*

گل بخت و بهارستان اقبال چ-راغ دودمان شه-ری-اری به حکم شاه فرمان تماشا جهانی کرده وقف از هر کناره شهبش در هر نظر دادی پیامی تمام ره برو افسانه می خواند

مراد انس و جان<sup>۷</sup> شهزاده دانیال فروغ جبهه<sup>۸</sup> امیدواری روان شد همره آن ناشکیبا متاع جان به تاراج نظاره به هرگامی روا کردیش کامی دلش می داد و رخس آهسته می رانده

۱- ل: همت      ۲- ل: دود دره      ۳- ج: افسر تخت      ۴- ج:      ۵- ج: و گر نه همچو      ۶- ج: مسوزان      ۷- ل: جن  
 ۸- ل: می خواند



به جانش شوق آتش کارگر بود  
هوس دل سرد آن<sup>۱</sup> گرمی نمی شد

ولی او از دو عالم بیخبر بود  
به افسون، رام دل نرمی نمی شد

فغان برداشت از وسواس هستی  
به افسون روز عیشم شام کردی  
بخواهد مرد آتش ز انتظارم  
بن هر مویم آتشگاه عشق است  
که از بال و پر پروانه زادم  
همان بازم به اصل خود رجوع است  
به آتش زنده رفتن سهل عشق است  
گلاب یاس بر سوز دل افشاند  
در آتش هر دو را با هم بسوزند

به جان آمد زبس<sup>۲</sup> افسون پرستی  
به شه گفتا مرا بد نام کردی  
ز صبرم رنجه خواهد گشت یارم  
دلم سرگرم واشوقاه عشق است  
من آن خاکستر آتش نهادم  
اگر صدمه شوم از سوختن پست  
به نزد عشق هر کواهل عشق است  
به آخر چون شه از خجالت فروماند  
اجازت داد کاتش بر فروزند

### دستوری

پادشاهزاده ملازمان را از برای هیمه جمع نمودن

به طاعت نقد جان بر کف نهاده  
به سوی هیمه چون آتش دویدند  
جهان پرشد ز دود عنبر آلود  
مهیا شد سمنار آشیانی  
بخور آسا به مجمر جای دادند

اطاعت پیشگان شاهزاده  
چو از شه نغمه رخصت شنیدند  
ز بس چیدند بر هم صندل و عود  
کم از مژگان به هم سودن زمانی  
نخست آن کشته را در وی نهادند

شدش جان عطسه و برخاک<sup>۳</sup> ره ریخت  
به شکرش شه زبان چون شعله پیراست

چو دودش با دماغ دختر آمیخت  
سپند آسا به وجد افتاد و برخاست

۱ - چ: بیروان ؟      ۲ - چ: دلش ز      ۳ - چ: خاک و خون



بگفت ای ذره پرور سعد اکبر  
دل<sup>۱</sup> و جانم کرم پرورده تو  
چو در پاداش احسانت گرایم  
خیالت را درین ره خضر دل کن

شنیدستم زخشت مهر و اختر  
من آتش محبت برده تو  
اگر سوزم زخجلت بر نیایم  
مرا امروز در آتش بهل کن

ز بعد شه وداع يك به يك کرد  
همی رفت و به تحريك زمانی<sup>۲</sup>  
لب از پان سرخ و چشم از سرمه خونریز  
چنان مستانه در آتش گذر کرد  
چنان از شوق دل بی تاب گردید  
چو موج افکن شد از طوفان خونریز  
در آتش همچو صرصر پای کوبان  
به پایش شعله چون گل بر کف دست  
در آن برگ گل نا دیده خاشاک  
محیطش گشت آتش با صد افسوس  
ز خون دل بر آتش روغن<sup>۴</sup> افشانند  
ز آتش وعده گاه<sup>۵</sup> یار پرسید  
خبر داد آتش از راز<sup>۷</sup> درونش  
چو آگه شد هم از ره بر سرش تافت<sup>۸</sup>  
سر شوریده بر زانو نهادش  
به مژگان شعله بر پیچید<sup>۱۰</sup> از موی

دل و چشم جهان کان نمک کرد  
زغم می سوخت بی آتش جهانی  
چو یاقوتی شد اندر آتش تیز  
که از بد مستیش آتش حذر کرد  
که از گرمیش آتش آب گردید  
در آمد در میان آتش تیز  
غبار از خویش و<sup>۳</sup> دود از شعله رویان  
ز خون شعله بر پایش حنا بست  
گلاب لاله گون می ریخت بر خاک  
تن او شمع و آتش گشت فانوس  
سپند اشك دامن دامن افشانند  
سراغ جلو<sup>۶</sup> دیدار<sup>۶</sup> پرسید  
به کوثر گشت آتش رهنمونش  
نقابش رابه بوس از رو<sup>۹</sup> بر انداخت  
لبش بوسید و رو بر رو نهادش  
به خوی شستش غبار آتش از رو

۳- چ : غبار خویش دود ۴- ل : به

۶- چ : دیدار جلو ۷- چ : ز راه

۹- ل : در ۱۰- ل : می چیدش

۱- چ : من ۲- چ : زبان

۵- چ : جلو ۸- ل : شد تنم از ره سرش باخت



کشیدش تنگتر از جان در آغوش      چو جانان یافت کرده<sup>۱</sup> جان فراموش  
به نوعی امتزاج آن دو تن شد      که جان این، تن او را کفن شد

### آمدن

#### شاهزاده بر سر دختر و منع نمودن او را بار دیگر

چو نقش حال او شهزاده بر خواند      گلاب از گلبن مژگان بر افشاند  
دمی چون ابر رحمت زار بگریست      که ما را شرم باد از تهمت زیست  
ز غم مست از شراب گریه مدهوش      در آتش راند مر کب چون سیاوش  
بگفت ای شیر دل معشوق<sup>۲</sup> صادق      همین باشد همین مجذوب حالی  
همین باشد همین مجذوب حالی      ز حد<sup>۳</sup> ما جوانمردی همین است  
هوس خلد محبت باد بر تو      که معراج جوانمردان چنین است  
به تحسین روی مردان بر زمین است      خود آتش ابر رحمت باد بر تو  
تسلی شو که کار خویش کردی      هزاران آفرین بر آفرین است  
کنون شهری ز تعمیرت<sup>۴</sup> خرابست      به دعوی زانچه گفتی بیش کردی  
ز دلها بیش از این جیحون میالای      گر از آتش برون آئی ثوابست  
بیا بگذر دگر زین خوی سرکش      جهان خواهی بیاساید بیاسای  
همین کاواز شاه آمد به گوشش      برون آ چون طلا از کوره بیغش  
به استقبال او<sup>۵</sup> بر خاست هوشش      به استقبال او<sup>۵</sup> بر خاست هوشش

ز حرف سوزناکی لب به خون شست      که دل تبخاله گشت و از لبش رست  
بگفت ای پیشوای نکته<sup>۶</sup> سنجان      مرنجانم مرنجانم مرنجان  
پس از عمری نصیبم شد وصالی      وصالی بیوفاتر از خیالی  
دم و صلح زمان واپسین است      به عمر خویشم آسایش همین است

۱- چ : کرداز      ۲- چ : معشوق و      ۳- چ : ز      ۴- چ : تیمارش

۵- چ : آن      ۶- ل، چ (ح) : کهای کامل عیار عشق



رخش نادیده عمری ز اشتیاقش  
کنون کش یافتم بی رنج اغیار  
به مردن دستش از دامن ندارم  
اگر راه وفاداری نیویم  
هوس از عشق من شرمنده بهتر

لبش بسا شاه در گفت و شنو بود  
چنان طوفان آتش رخ بر افروخت  
دانش مشغول راز خود فروشی  
کشید آتش ز شوقش در بغل تنگ  
ملاحات پیکرش در هم نوردید  
تن صافیش چون شد شعله آلود  
رخش از تاب آتش تازه گلشن  
هزارش سوز آتش دررگ و پوست  
وجودش چون خم می جوش در جوش  
در آتش چون سمندر غوطه ور شد  
ز استیلای آتش سر نیپچید<sup>۳</sup>  
سراسر سوخت ذرات وجودش  
همان در نعت عشق و ذکر آن گل

به گاه سوختن از<sup>۵</sup> هر کناره  
دوبار افراشت<sup>۶</sup> از آغوش مهوش  
چو خورشید قیامت آتشین روی

ولی هر ذره اش آتش درو بود  
که حرفش در میان گوش و لب سوخت  
زد آتش بر لبش مهر خموشی<sup>۲</sup>  
چو مخموری که در ساغر زند چنگ  
چو مستی در کباب شور پیچید  
تن او شعله گشت و شعله شد دود  
برو هر شاخ سنبل نخل ایمن  
ولی مغز دلش آغشته دوست  
زبانش چون لب پیمانه خاموش  
همه ذرات او آتش شرر شد  
ازین پهلوی به آن پهلوی نگردید<sup>۴</sup>  
که از دل بر زبان نگذشت دودش  
زبانش طوطی و دل بود بلبل

روان شد تیر باران نظاره  
سرخود چون حباب از دود آتش  
هزاران شعله ژولیده در موی

۲- ل : ولی      ۲- این بیت فقط در نسخه چاپی است      ۳- چ : پیچید

۴- چ : بگردید      ۵- چ : کز      ۶- چ : دوباره داشت



زهر سو کرد خندان لب نگاهی  
دو بار از قعر<sup>۱</sup> آتش سر بر آورد  
ز گرمی گشت رگها بر تنش<sup>۲</sup> خشك  
كف خاكستر آن<sup>۳</sup> پيكر نور  
مجرد شد چو روح از تن پرستی<sup>۴</sup>  
ز جرم آب و گل شد صاف بیغش  
زهر آلايشی خود را بری کرد  
مبرا زین حیات رایگان شد  
به يك جان دادن از صد درد دل رست

هر آنكس را كه سوز عشق دل سوخت  
به فتوای سخن همت نوردان  
چو طوفان محبت آتش افروخت<sup>۷</sup>

ترا نوعی ز مردی شرم بادا  
كه نتوانی قدم بر جان فشردن  
دریغ این لاف عشق و نام مردی  
خدایا شیوة عشقم در آموز  
به عشقم ده سر آتش نوردی  
ز كشتم جلوۀ برقی بر انگیز  
از آن خرمن كه تخم آن سپند است  
شراری بر خس و خاشاك من ریز

نگاهی گرم تر از برق آهی  
حبابش غوطه‌ای هم بر سر آورد  
شداو خاكستر و خاكسترش مشك  
مصفا تر نمود از مغز كافور  
به آتش پاك شد از جرم هستی  
بیالود از حریر نورش<sup>۵</sup> آتش  
لباس عمرش آتش گازی کرد  
پذیرای حیات جاودان شد  
بری شد از خود و با دوست پیوست

جوانمردی ازین زن باید آموخت<sup>۶</sup>  
تمام زن به است از نیم مردان  
زنی جان در هوای مرده‌ای سوخت<sup>۸</sup>

وزین دون همتی آزم بادا  
ز شوق زنده جاوید مردن  
حرام این دعوی احرام مردی  
دلم را ز آتش این زن برافروز  
مگر آیم برون از ننگ مردی  
وزان برق آتشی در خرمنم ریز  
برو مندیم زاگاهی پسند است<sup>۹</sup>  
ز آتش شبنمی بر خاك من ریز

۱ - چ: قصر      ۲ - چ: آتش بر لبش      ۳ - ل: او      ۴ - ل: تندرستی

۵ - چ: بیاسود... سوزش      ۶ - چ: جوانمردی ... آموخت - كه خود را در هوای مرده

می سوخت      ۷ - چ: افراخت      ۸ - چ: باخت      ۹: این بیت در چاپی نیست.



گلی بخش از گلستان خلیلم درین ره ساز آتش را دلیلم

### صفت بهار

#### و شرح حال خویش در زندان و خاتمه

بهار آمد به استقبال نـوروز  
بهاری از لعاب حور آبـش  
سحابی مجلس افروز نظاره  
هوا چون طبع من سرمایـه در  
لبالب از می گل جام لاله  
خراب آباد جغد<sup>۲</sup> و کلبه مور  
به زخم از خرمی مرهم گرفته<sup>۳</sup>  
هوا در شعله از بس کارگر بود  
طراوت شسته<sup>۴</sup> چون درده<sup>۵</sup> از پیاله  
ز بس آغشته در گلهای سیراب  
تو پنداری ز انوار شب و روز  
چمن ساقی نظر خمخانه پـرداز  
شراب و شبنم و گل هر سه همدست  
ز جوش گل گلاب دیده در جوش  
چمن عرض تجلی زار گل کرد  
به وحدتگاه گلشن شیخ و راهب  
قفس در شهر و بلبل در قفس نه  
من و دل در چنین خرم بهاری

به زندان اجل کس زار و محبوس<sup>۷</sup> نواسنج ترنمهای افسوس

۱- چ: و باران ۲- چ: صید ۳- چ: شکفته ۴- چ: شیشه  
۵- چ: در ۶- ل: زهر ناگواری، چ: مهمان هر سو ۷- ل: کش زار محبوس



دریغ آباد زندان طرف با غم  
چو زندان دخمه<sup>۱</sup> زردشت کیشان  
مشبك سقفش از آه اسیران  
چو کژدم عنکبوتش دشنه<sup>۲</sup> در کام  
مگس دروی چوزاغان جگر خوار  
نگهبانان چو سرهنگان دوزخ  
خنك رویان آتش خوی سرکش  
نشیمن آنکه گفتم همنشین این  
اجل کرده<sup>۳</sup> بر آن محبوس بیداد  
به پا زنجیر و بر سر موی ابتر  
زبس کالوده<sup>۴</sup> گرد و غبار است  
به رویم طفل اشك از بهر<sup>۵</sup> بازی  
به چشم اشك گلگون پرده افکن  
چمن بیدار و سرخوش بخت ایام  
خرامان عالمی گلدسته در دست  
زچندین گل که دارد رنگ هستی  
سپهر نیلگون در سوک<sup>۶</sup> بخت  
نه زندان روزنی دارد به گلشن  
نه رحمی بی مروت باغبان را  
به شکر جلو<sup>۷</sup> گلهای خندان  
ندانند راه زندان باد جاسوس  
ز عطر گل نمك ریزد به داغم  
چو برتابد<sup>۸</sup> عنان بازگشتی

به کف گلدسته از گلهای داغم  
کهن سردابه<sup>۱</sup> دیر کشیشان  
چو روزنهای دام صید گیران  
لعاب خون تنیده بر در و بام  
به خون آغشته تا دل چنگ و منقار  
یخ از آتش سرشته آتش از یخ  
به دلشان<sup>۲</sup> زخم چون در پنبه آتش  
غرامت در<sup>۳</sup> من و بر چرخ نفرین  
که زندان خانه شد همخانه<sup>۴</sup> جلاد  
سیه چون نخل ماتم پای تاسر  
رخم چون پای مجنون خاکسار است  
بود پیوسته در گل مهره بازی  
چو عکس برگ گل در آب روشن  
مرا چشم تماشا خفته در دام  
من از نیلوفری زنجیر پا بست  
نصیبم گشته نیلوفر پرستی  
چو نیلوفر زد اندر نیل رختم  
کز آن چشمم شود یکذره روشن  
که چون بیند به رونق بوستان را  
کند پژمرده برگی نذر زندان  
که بر چشمم نگارد کحل پا بوس  
گلاب افشان کند چشم و دماغم  
ز طراری به رسم سرگذشتی

۱- چ: رشته      ۲- چ: بدیشان      ۳- چ: بر      ۴- ل: کردید      ۵- چ: :  
غمخانه      ۶- چ: روی      ۷- چ: بر نامد



بشوراند<sup>۱</sup> دل بلبَل زبانم  
نه با گل با قبول بخت جنگست  
که لعنت بر من و بر بخت من باد  
به مرگش کاش در ماتم نشینم

که چون یوسف به چشم خویش زشتم<sup>۴</sup>  
و گر خارم به آتش می فرستند  
نیم نوعی ز جنس آفرینش  
عدم را از وجود ما درودی  
درست آفرینش را شکستم

چو آغازم سخن مست و زبان مست  
ز من بر خاست ننگ و نام هستی  
نماید رشحه‌ای بر بحر شبینم<sup>۵</sup>  
که مأمورم<sup>۶</sup> به این گستاخ روئی  
سرود عرض حالی می سرایم

تو ظلمت را کنی خال رخ حور  
بلاغت منشی دیوان اعمال  
ولی عهد امید آباد دلها<sup>۷</sup>  
وجود آفرینش کرده<sup>۸</sup> جودت  
بهار آبروی خاکساران

زند بر گوش گل مشکین بیانم  
و گر گل را از این پیغام ننگست<sup>۲</sup>  
که آرد از من و از بخت من یاد  
چه بختست این کزو جز غم نبینم

کیم من وز<sup>۳</sup> چه آب و گل سرشتم  
گلم بهر گلابم می پرستند  
به شرع دانش و احکام بینش  
نه در هستی نمودم راست بودی  
نه مخمورم نه هشیارم نه مستم

الهی ای زنا مت کام جان مست  
تو چون گفتم بلندی یافت پستی  
چو در گنجد خم و پیمانه با هم  
کنون معذورم از گستاخ گوئی  
کیم من تا به حمدت لب گشایم

زهی هستی ز تو ویران و معمور  
توئی دانا پی افشای هر حال  
اولوالامر هوس بنیاد دلها  
عدم از خانه زادن وجودت  
شکار آرزوی خامکاران

۱- چ : بسوزاند ۲- چ : و گر گلزار ... تنگ است . ۳- چ : من در

۴- چ : رستم ۵- این بیت در چاپی نیست ۶- چ : آموزم ۷- این بیت

در چاپی نیست . ۸- چ : کرو



تمنایت وطنگاه غریبان  
توئی در روی لیلی جامه گلگون  
اگر بر گل اگر بر خار پویم  
چواز بختم<sup>۱</sup> نیاساید تمنی

تماشایت نصیب بی نصیبان  
توئی در چشم مجنون مست و مفتون  
ز شوق زار و نالان زار مویم  
نشینم بر سر خاک تسلی

الهی گر ز نامم ننگ<sup>۲</sup> زاید  
مرا زین ننگ و نام امیدواری است  
نسیمی ده گل شرمندگی را  
براتی ده ز دیوان نجاتم  
که از خاصیت آن خاتم بخت  
ز کام اژدها رختم به درکش  
تهمتن شیوه‌ای در کار من کن

نه سنگ از کوه و لعل از سنگ زاید  
که ننگ رستگاری شرمساری است  
معطر کن دماغ بندگی را  
بنه مهر نبوت بر براتم  
کنم دوش سلیمان پایه<sup>۳</sup> تخت  
زموج زمزم اندر چشم ترکش  
که بیژن وار مردم زین تغابن

ادب شرطست و شرح غم ضرور است  
و گر نه من که و<sup>۴</sup> دیوان هستی  
مرا عمر شکایت مختصر باد  
چو حاجت مند بخشی<sup>۵</sup> عادت تست

غرض عجز است و عجز از ناصبور است  
شکایت مندی و آتش پرستی<sup>۵</sup>  
اساس حاجتم زیر و زبر باد  
تو دانی حاجت من حاجت تست

### در تمثیل

#### مناظره ماهی و سمندر با یکدیگر

به ماهی طعنه زد روزی سمندر  
ز دلسردی است با آبت سر و کار  
مزاج اهل عشق آتش نورد است

که تو ممنون ز آبی من ز آذر  
من از دل گرمیم آتش پرستار  
ز آتش رو نتابد هر که مرد است

۱- چ : هیچم ۲- ل : نیک ۳- چ : پایه را تخت ۴- چ : در دیوان

۵- چ : شکایت مند حاجت پرستی ۶- چ : بخش



تو کاتش<sup>۱</sup> از نقاب ما نه<sup>۲</sup> بینی  
من آن خضرم کز استیلاي امید  
زخلد آباد راحت رخت بستم

عدم از بیم بر هستی گزینی  
در آتش سوختم با عمر جاوید  
چو داغ عشق در آتش نشستم

چو ماهی این نوای<sup>۳</sup> طعنه بشنید  
فروزان شد زسر تا پا چو اخگر  
بگفت ای خام طبع خام گفتار  
تواز دلسردی و افسرده جانی  
ز بس سردست اجزای وجودت  
نه سردی در تو آتش کارگر نیست  
اگر صد سال در آتش نشینی  
همان جسمت<sup>۴</sup> زسردی ناگزیر است  
خوشا من کز تف و تاب محبت  
من آن برقم که با باران نشینم  
ز سوز عشق دارم در<sup>۵</sup> جگر تاب  
وصال آب شد هستی فروزم  
سرشتند آتشی در سینه<sup>۶</sup> من  
به آبم داد بخت سرکش من  
اگر صد سال کردم غوطه پرورد  
و گر<sup>۷</sup> در دل بدزد<sup>۸</sup> در جگر تاب  
تو از سردی کنی آتش پرستی

صدف از تاب حسنش تابه گردید<sup>۹</sup>  
زبان شد شعله و حرفش سمندر  
ز بس خامیت با آتش سرو کار  
کنی دایم در آتش<sup>۱۰</sup> زندگانی  
نبیند چشم آتش روی دودت<sup>۱۱</sup>  
همی سوزی و ازسوزت خبر<sup>۱۲</sup> نیست  
به طبعث يك شرر گرمی نبینی  
همان در طبعث آتش زمهریر است  
شدم غواص غرقاب محبت  
ز حرقت آب بر آتش گزینم  
بسوزم گر نسایم سینه بر آب  
گر<sup>۱۳</sup> از دریا برون افتم بسوزم  
که کردم قعر<sup>۱۴</sup> دریا بیخ گلخن  
به صد طوفان نمیرد آتش من  
سر موئی نگردد آتشم سرد  
ز سوز سینه خاکستر کنم آب  
من از گرمی به طوفان داده هستی

۱- چ : تو آتش ۲- چ : تابه ۳- چ : ای ۴- چ : تابه ای دید  
۵- چ : کنی در آتش خود ۶- چ : خودت ۷- چ : جگر ۸- چ : چشمت  
۹- چ : بر ۱۰- چ : که ۱۱- چ : قصر ۱۲- چ : اگر ۱۳- چ : بدردم



ترا بامن نه لاف عشق نیکوست	بر این فتوی نویسد دشمن [و] دوست <sup>۱</sup>
به کیش <sup>۲</sup> عشق از من تا تو فرق است	کسی داند که در خوناب غرق است
تو سوز عاشقی از من بیاموز	چراغ خود ز آب من برافروز
الهی تا فروزان است ز آذر	چراغ ماهی و شمع سمندر
فروزان باد از مه تا به ماهی	چراغ دولت دانیال شاهی <sup>۳</sup>
نهال شمع بزمش باد شاداب	چراغ مجلسش باد آسمان تاب
کند طغرای فرمانش منقش	چو باد از جلوه روی آب و آتش

۱ - این بیت فقط در نسخه چاپی آمده است .

۲ - چ : به گیتی

۳ - چ : دنیا پناهی .



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.



## فهرست

### انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

- ۱ - تفسیر قرآن پاک  
۸ + ۹۲ صفحه ، قطع ۲۹ × ۲۲ ، جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۲ - الابنیه عن حقایق الادویه  
۸ + ۲۴۵ صفحه ، قطع ۲۹ × ۲۲ ، جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۳ - فرهنگ اصطلاحات صنعت نفت  
۸ + ۳۴۸ + ۱۲ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۴ - ترجمه صورۃ الارض  
۸ + یو + ۳۷۱ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۵ - ترجمه تاریخ طبری  
۸ + ۵۶۹ صفحه ، قطع ۲۹ × ۲۲ ، جلد کالینگور بها ۶۰۰ ریال
- ۶ - سفر نامه ابن فضلان  
یح + ۱۷۵ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۷ - شمار نامه  
۱۰ + کج + ۱۶۰ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۸ - استخراج آیهای پنهانی  
۱۲ + یب + ۱۲۷ صفحه ، قطع ۲۲ × ۱۴ ، جلد کالینگور بها ۶۰ ریال
- ۹ - نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»  
۸ + ۲۳۲ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۰۰ ریال
- ۱۰ - کتاب الاغراض الطبیة والمباحث العلائية  
۸ + ۷۱۵ صفحه ، قطع ۲۸ × ۲۰ ، جلد کالینگور بها ۷۰۰ ریال
- ۱۱ - وزن شعر فارسی  
۳۰۳ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۰۰ ریال



- ۱۲ - ترجمه میزان الحکمه  
۱۵۰ صفحه ، قطع ۲۳ X ۱۴ ، جلد کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۱۳ - دستورالوزراء  
۹۰ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد شميز بها ۳۰ ریال
- ۱۴ - يواقيت العلوم ودرارى النجوم  
۱۶ + ۳۲۵ صفحه ، قطع ۲۲ X ۱۴ ، جلد کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۱۵ - السامى فى الاسامى  
۱۲ + ۵۴۳ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال
- ۱۶ - تفسير قرآن کریم  
۸ + ۴۱۸ صفحه ، قطع ۲۹ X ۲۲ ، جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال
- ۱۷ - واژه نامه بند هش  
۱۶ + ۴۲۸ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال
- ۱۸ - تحرير تاريخ وصاف  
۲۴۲ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۱۹ - بهجت الروح  
۱۴۲ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۷۰ ریال
- ۲۰ - المرقات  
۸ + ۳۵۲ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۲۱ - تاريخ پیامبران و شاهان  
۳۰۰ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۲۲ - شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف  
۲۴۷ صفحه ، قطع ۳۴ X ۲۴ ، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۲۳ - ترجمه رسوم دارالخلافة  
۱۶۰ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۰۰ ریال
- ۲۴ - تاريخ زبان (جلد اول)  
۳۳۶ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ... ریال
- ۲۵ - منظومه درخت آسوريك  
۱۰۰ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۲۶ - فرهنگ پهلوى  
۲۰ + ۵۲۰ صفحه ، قطع ۲۳ X ۱۴ ، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۲۷ - ترجمه اخبار الطوال  
۳۶۴ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۲۸ - تاريخ بيدارى ايرانيان ( بخش اول : جلد اول و دوم و سوم)  
۵۰۰ صفحه ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

- ۲۹ - فرهنگ هزارشاهی پهلوی  
۲۵ + ۳۰۶ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۳۰ - خوابگزاری  
۴۳۲ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۳۱ - فتوح البلدان  
۴۶۸ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۳۲ - داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی  
۳۰۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، با ۴۹ تصویر، جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۳۳ - عقاید و رسوم عامه مردم خراسان  
ح ۵۶۰ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۳۴ - ناصر خسرو و اسماعیلیان  
۳۲۳ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۳۵ - داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی (به قطع جیبی)  
۳۰۰ صفحه، با ۴۹ تصویر بها ۳۰ ریال
- ۳۶ - ضمیمه درس تاریخ زبان  
۸۰ صفحه، قطع ۲۹ × ۲۲، جلد شمیز بها ۵۰ ریال
- ۳۷ - زین الاخبار  
ی ۳۵۲ + صفحه، قطع ۳۰ × ۲۲، جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال
- ۳۸ - ترجمه مفاتیح العلوم  
د ۳۳۰ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۳۹ - مسافرت در ارمنستان و ایران به انضمام جزوهای درباره گیلان و مازندران  
یز ۴۰۴ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۴۰ - مفتاح النجات  
د ۳۶۸ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۴۱ - دستور زبان فارسی میانه  
ح ۲۵۰ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، چاپ افست، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۴۲ - التصفیه فی احوال المتصوفه  
چهل و چهار ۴۶۶ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۵۰ ریال
- ۴۳ - گزارشهای سیاسی علاءالملک  
۱۸۸ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور بها ۱۵۰ ریال
- ۴۴ - معالم القربه فی احکام الحسبه (آئین شهرداری در قرن هفتم)  
یو ۲۳۶ + صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور بها ۱۵۰ ریال



۴۵ - زبان شناسی و زبان فارسی

بها با جلد سلفون ۱۰۰ ریال  
بها « شمیز ۸۰ ریال

۳۰۴ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷،

۴۶ - تاریخ گیلان و دیلمستان

بها ۳۵۰ ریال

۵۶۰ + نه قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور

۴۷ - رساله طریق قسمت آب

بها ۲۰۰ ریال

۱۷۶ + مج قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور، سلفون

۴۸ - نشریه بنیاد فرهنگ ایران

بها با جلد کالینگور ۳۵۰ ریال

۲۴ + ۱۵۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷،

بها با جلد شمیز ۲۰۰ ریال

۴۹ - یونانیان و بربرها (جلد دوم)

بها ۱۵۰ ریال

۲۳۰ + ز قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور

۵۰ - شاه اسماعیل صفوی

بها ۲۵۰ ریال

۴۲۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور

۵۱ - کتاب الايضاح عن اصول صناعة المساح

بها ۲۵۰ ریال

۱۸۲ + ۸ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور

۵۲ - سمک عیار (جلد اول)

بها ۲۰۰ ریال

۶۶۶ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد سلفون، کالینگور

۵۳ - کتاب شناسی ایران (جلد اول)

بها ۳۵۰ ریال

۲۵۶ + ۴ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور

۵۴ - سفری به ایران

۱۱۰ + ۲۰ صفحه، قطع ۲۹ × ۲۲، حاوی ۱۱۰ تصویر، جلد کالینگور

بها با کاغذ کتانی لوکس ۲۰۰۰ ریال

« مقوای کلاسه ۱۵۰۰ »

« کاغذ کلاسه ۱۲۰۰ »

۵۵ - پرده‌هایی از شاهنامه

بها ۱۰۰۰ ریال

۳۳ قطعه مینیاتور پنج رنگ، قطع ۲۹ × ۲۲، جلد کالینگور

۵۶ - همای و همایون

بها ۱۵۰ ریال

۲۴۸ + ۷ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور

۵۷ - تفسیر قرآن پاک

بها ۱۰۰ ریال

۱۲۳ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور

۵۸ - قوس زندگی منصور حلاج

بها ۱۰۰ ریال

۱۰۲ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور

۵۹ - ملاحده اسماعیلیه

بها ۲۵۰ ریال

۲۶۰ صفحه قطع ۲۴ × ۱۷ جلد کالینگور



- ۶۰- فرهنگ ادبیات فارسی  
هشت + ۵۵۸ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۶۱- تاریخ بیداری ایرانیان «مقدمه»  
بیست و چهار + ۲۶۴ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۶۲- تاریخ بیداری ایرانیان «بخش ۲»  
۶۰۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷ جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۶۳- واژه نامه مینوی خرد  
۳۶۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۷۰۰ ریال
- ۶۴- تاریخ رویان  
بیست و هشت + ۲۶۲ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۰۰ ریال
- ۶۵- تنسوخ نامه ایلخانی  
پنجاه و چهار + ۳۵۸ صفحه، قطع ۲۲ × ۱۵، جلد کالینگور بها ۲۵۰ ریال
- ۶۶- مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف  
..... صفحه، قطع .... جلد کالینگور بها .... ریال
- ۶۷- لمعة السراج لحضرة التاج (بختیار نامه)  
۴۸۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال
- ۶۸- دیانت زرتشتی  
۳۰۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۵۰ ریال
- ۶۹- در باره زبان آسی  
دوازده + ۳۰ + ۲۴۲ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال
- ۷۰- سمک عیار (جلد دوم)  
۶۱۶ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷ جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۷۱- ترجمه صورالکواکب  
شانزده + ۱۹۶ صفحه، قطع ۲۹ × ۲۲، جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۷۲- کانی شناسی  
۳۴۲ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۲۰۰ ریال
- ۷۳- نامه های عین القضاات همدانی  
۱۴ + ۴۸۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷ جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۷۴- مکتب وقوع  
۷۲۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۴۰۰ ریال
- ۷۵- ترجمه السواد الاعظم  
۲۵۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷، جلد کالینگور بها ۳۵۰ ریال
- ۷۶- تفسیر قرآن مجید، نسخه کیمبریج (جلد اول)  
۷۰۰ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷ جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال



۷۷ - عجایب ہند

۲۰۰ صفحہ . قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بھا ۱۵۰ ریال

۷۸ - اورارتو

۳۴ + ۱۰۴ صفحہ ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بھا ۱۵۰ ریال

۷۹ - سمک عیار جلد سوم

۲۷۰ صفحہ ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بھا ۲۰۰ ریال

۸۰ - ترجمہ سیرۃ النبویہ ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۸۱ - مثنوی سوز و گداز ۶۵ صفحہ ، قطع ۲۴ X ۱۷ جلد کالینگور بھا ۵۰ ریال

۸۲ - نتیجۃ الدولہ ... صفحہ ، قطع .. ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۸۳ - تقویم البلدان .. صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۸۴ - بدایع الوقایع .... صفحہ ، قطع .... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۸۵ - فتوت ناعہ سلطانی ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۸۶ - فرهنگ اصطلاحات حسابداری

۲۰۰ صفحہ ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بھا ۳۰۰ ریال

۸۷ - سلسلہ های اسلامی .... صفحہ ، قطع .... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۸۸ - بندہش TD

۲۸۰ صفحہ ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور چاپ دورنگ بھا ۷۰۰ ریال

۸۹ - بندہش DH، و دینکرد ۲۱۰ صفحہ ، قطع ۲۴ X ۱۷ ، جلد کالینگور بھا ۱۰۰۰ ریال

۹۰ - فرهنگ ترکی بہ فارسی ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۹۱ - انس الثائبین ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۹۲ - تاریخ گیلان ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۹۳ - دستور الاخوان ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۹۴ - مثنوی گل و نوروز ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۹۵ - ترکستان نامہ (جلد اول) ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۹۶ - ترجمۃ تقویم الصحہ ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا .... ریال

۹۷ - کتاب شناسی ایران (جلد دوم) .... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۹۸ - آفرینش و تاریخ ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۹۹ - البلغة المترجم فی اللغة ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال

۱۰۰ - پد ماوت ... صفحہ ، قطع ... ، جلد کالینگور بھا ... ریال



Call No. \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.



Call No. ....

32

Date .....

Acc. No. ....

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

—•—

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

۱۰۰۰ ریال



